

رساله‌ای درباره

یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی

به قلم

علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

رساله ای درباره یکی بودن شخصیت مهدی اول، قائم، یمانی	نام کتاب
رسالة في وحدة شخصية المهدي الأول والقائم واليماني	نام کتاب اصلی
علاء سالم	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۵	تاریخ انتشار
۱۴۳۳ق/ ۲۰۱۲م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۱۴۶	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک **سید احمد الحسن (علیه السلام)** به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

آل محمد ﷺ در عصر ظهور	۷
۱- اسم مهدی	۷
۲- توصیف قائم	۹
۳- توصیف صاحب الامر	۱۳
۴- شبیه محمد ﷺ و شبیه موسی ﷺ	۱۵
احمد همان مهدی اول است	۲۱
مهدی اول همان «قائم» است که برایش بیعت گرفته می شود	۲۵
مبحث تکمیلی	۲۹
«مهدی اول» همان «یمانی موعود» است	۳۳
چه کسی با استدلال می آید؟	۴۳
چرا به مهدی احمد با عنوان «خلیفه» و «یمانی» بشارت داده شده است؟	۴۵
چگونه مردم خلیفه خدا را می شناسند؟	۵۱
امروز مهدی اول (احمد) با چه چیزی استدلال کرده است؟	۶۵
چرا شیعه نماها صبحه را رد می کنند؟!	۶۹
پایان	۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

آل محمد ﷺ در عصر ظهور

اگر روایات شریفی را که درباره عصر ظهور سخن می‌گویند با دیده انصاف بررسی کنیم برای ما حقیقتی آشکار می‌شود؛ این که در زمان مقدس ظهور دو شخصیت از عترت پاک و طاهر موجود هستند:

اولین شخصیت: امام مهدی محمد بن الحسن ﷺ است، و با قطعیت تمام، روایاتی که ایشان را ذکر کرده‌اند بسیار زیاد هستند، و این روایات ولادت، محل پرورش، شکل و شمایل، مقام، فضایل، علم، القاب، اسامی، علائم ظهور، توقیعات، ملاقات‌ها، سیره زندگی، و خصوصیات و ویژگی‌های دیگر وی را تبیین می‌کنند.

شخصیت دوم: مردی دیگر از آل محمد ﷺ است؛ و روایات بسیاری نیز در بیان اسم، صفات، فضایل، مقام، سیره، القاب، اسامی و وظایف او در زمان ظهور و زمینه‌سازی‌اش برای برپایی دولت عدل الهی و ... وارد شده است.

برای اثبات این حقیقت که از ذهن بسیاری دور مانده است نکات زیر را مطرح می‌کنم:

۱. اسم مهدی

تردیدی نیست که امام مهدی ﷺ به این اسم نامیده می‌شود، اما صحیح نیست تمام روایاتی را که در زمان ظهور «مهدی» را یاد می‌کنند به ایشان نسبت دهیم؛ زیرا به روشنی مشخص می‌شود منظور از این نامیدن، خود ایشان نبوده است. برخی مثال‌ها تقدیم حضور می‌شود:

از حذیفه بن یمان نقل شده است، گفت: از رسول خدا شنیدم مهدی را ذکر کرد و می‌فرمود: «بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود. اسم او احمد و عبدالله و مهدی است، این‌ها اسم‌های سه‌گانه او هستند.»^۱

و این اسم‌های ذکر شده برای آن مهدی که با وی بیعت می‌شود، اسم‌های امام مهدی (علیه السلام) نیستند، و این نکته‌ای است که با خواندن انتهای وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش که در آن از امام مهدی و مهدی دیگری یاد شده است که او نیز در زمان ظهور حضور دارد یعنی پسر و وصی اش «احمد»- روشن می‌شود؛ آنجا که اسم‌های اوصیا ذکر شده، و هنگام رسیدن به امام عسکری (علیه السلام) فرموده است: «زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی است. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین (مهدیون) است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.»^۲

از اصبع بن نباته روایت شده است، گفت: روزی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدم و دیدم ایشان متفکرانه با چوبی روی زمین چیزی می‌کشد. گفتم: ای امیرالمؤمنین، شما را می‌بینم که متفکرانه روی زمین چیزی می‌کشید! آیا تمایلی به آن دارید؟ ایشان فرمود: «نه؛ به خدا سوگند، نه به زمین و نه به دنیا هرگز تمایلی نداشته‌ام؛ ولی درباره مولودی فکر می‌کردم که از پشت فرزند یازدهم من است. او همان مهدی است که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان‌طور که از جور و ظلم پر شده است. او حیرت و غیبتی دارد که مردمانی در آن هدایت، و دیگران گمراه می‌شوند.» گفتم ای مولای من، این حیرت و غیبت چه مدت است؟ فرمود: «شش روز، شش ماه یا شش سال.»^۳

۱. غیبت طوسی: ص ۴۵۴ ح ۴۶۳.

۲. غیبت طوسی: ص ۱۵۱ ح ۱۱۱.

۳. غیبت طوسی: ص ۱۶۵ ح ۱۲۷.

روشن است یازدهمین فرزند از نسل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امام مهدی (علیه السلام) است، اما این مولودی که او نیز به اسم «مهدی» نامیده می‌شود از نسل او خواهد بود؛ به علاوه مدت غیبت و حیرت او مشخص نیست شش روز است، یا شش ماه، یا شش سال؛ و این قطعاً طول مدت غیبت امام محمدبن حسن (علیه السلام) نیست.

از حذلم بن بشیر نقل شده است، گفت: به امام علی بن حسین (علیه السلام) عرض کردم: خروج مهدی (علیه السلام) را توصیف بفرما و دلایل و علامت‌های او را به من بشناسان. فرمود: «قبل از خروج مهدی (علیه السلام) خروج مردی در سرزمین جزیره است که او را عوف سلمی گویند، و جایگاه او تکریت است و در مسجد دمشق کشته می‌شود. پس از آن خروج شعیب بن صالح از سمرقند، سپس خروج سفیانی ملعون از وادی یابس (خشک) خواهد بود و او از فرزندان عتبه بن ابوسفیان است. چون سفیانی ظاهر شود مهدی پنهان می‌شود و پس از آن خروج می‌کند.»^۱

بر کسی پوشیده نیست سفیانی یکی از نشانه‌های قطعی ظهور امام مهدی (علیه السلام) است، نه این که امام (علیه السلام) پیش از او آشکار باشد تا با ظهور سفیانی مخفی شود؛ بنابراین این روایت از مهدی دیگری سخن می‌گوید که پیش از سفیانی آشکار بوده، و سپس با ظهور سفیانی برای مدتی مخفی، و پس از آن دوباره ظاهر می‌شود.

۲. توصیف قائم

این که گفته شود تمام آل محمد (علیهم السلام) قائم هستند صحیح است؛^۲ همچنین صحیح است «قائم» توصیفی باشد که به امام مهدی (علیه السلام) اطلاق می‌شود، اما این عنوان در زمان ظهور مقدس به شخصیت دیگری از آل محمد (علیهم السلام) نیز اطلاق می‌گردد:

۱. غیبت طوسی: ص ۴۴۴ ح ۴۳۷.

۲. از ابوخیججه، از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل شده است که از ایشان درباره قائم پرسیده شد؛ فرمود: «همۀ ما قائم به فرمان خدایم، یکی پس از دیگری تا آن که صاحب شمشیر بیاید؛ و چون صاحب شمشیر بیاید با فرمانی غیر از آنچه بوده است می‌آید.» کافی: ج ۱ ص ۵۳۶ ح ۲.

از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: عرض کردم: آیا خروج سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: «بله! و ندا حتمی است، و طلوع خورشید از مغربش حتمی است، و اختلاف بنی عباس در حکومت حتمی است، و قتل نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم از آل محمد (علیه السلام) حتمی است...»^۱

از محمد بن علی حلبی روایت شده است، گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) شنیدم می فرمود: «اختلاف بنی عباس از امور حتمی است، ندا از امور حتمی است، و خروج قائم از امور حتمی است...»^۲

قطعاً «علامت» یک چیز است، و آنچه علامت به آن دلالت می کند چیزی دیگر؛ و به هیچ وجه صحیح نیست لفظ «قائم» را در این روایت به امام (علیه السلام) نسبت دهیم؛ زیرا این روایت در صدد ذکر علائم حتمی برای ظهور امام است.

و از آنجا که در علامت های حتمی ممکن است «بداء» رخ دهد^۳، و همان طور که دیدیم- در بین این نشانه ها قائم ذکر شده است برخی از شیعیان نگران شدند که شاید «قائم» نیز در ضمن بداء قرار گیرد؛ بنابراین آل محمد (علیه السلام) توضیح داده اند وضعیت او متفاوت است و او از جمله میعاد است که تخلف ناپذیر است، حتی در سطح جزئیات مربوط به او، چه برسد به اصل وجودی اش.

از ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری نقل شده است، گفت: ما نزد ابوجعفر محمد بن علی رضا (علیه السلام) بودیم. یاد سفیانی به میان آمد، و این که در روایت درباره امر او آمده که از حتمیات

۱. ارشاد، شیخ مفید: ج ۱ ص ۳۴۷.

۲. کافی: ج ۱ ص ۳۱۰ ح ۴۸۴.

۳. وقوع بداء در امور حتمی به این معنا نیست که آنها اصلاً رخ نمی دهند، بلکه به این معناست که در جزئیات و تفصیلات آنها تغییراتی اتفاق می افتد؛ به عنوان مثال سفیانی از امور حتمی است به این معنا که اصل وجودش امری محتمل است، و وقوع بداء در این امر حتمی به معنای تغییر در جزئیات آن است، به طوری که ممکن است سفیانی شخص خاصی باشد یا شخص دیگری باشد، یا در مکان یا زمان حرکت او یا مشابه این ها تغییر حاصل شود.

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۱۱

است. به ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: آیا خدا در محتوم بداء می‌کند؟ فرمود: «بله.» عرض کردیم: ما می‌ترسیم خداوند درباره‌ی قائم بداء کند. فرمود: «قائم از میعاد است، و خداوند درباره‌ی میعاد خلف وعده نمی‌کند.»^۱

از جمله شواهد دیگری که تأیید می‌کند توصیف «قائم» بر غیر از امام مهدی علیه السلام نیز اطلاق می‌شود روایتی است که از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است؛ گفت: «به حضور فاطمه علیها السلام وارد شدم درحالی که پیش‌رویش لوحی بود که در آن اسامی اوصیا از فرزندان او نوشته شده بود. دوازده نفر را شمردم که آخرینشان قائم علیه السلام بود؛ سه نفر از آن‌ها محمد و سه نفر از آن‌ها علی بودند.»^۲

هیچ دو نفری اختلاف ندارند که امام مهدی علیه السلام یازدهمین فرزند از نسل فاطمه علیها السلام است؛ پس جز این نمی‌ماند که دوازدهمین فرزند از نسل فاطمه علیها السلام شخصی از ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام باشد؛ و او همان کسی است که جدش امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت اصبع بن نباته - که پیش‌تر ذکر شد - درباره‌اش فکر می‌کرد.

همچنین آنچه را امام صادق علیه السلام از کلام جدش امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشته است اضافه می‌کنم، هنگامی که درباره‌ی نشانه‌های پاک شدن زمین از ستمگران صحبت می‌کند، و پس از ذکر برخی حوادث، فرموده است: «سپس آن قائم آرزوشده و امام ناشناخته که بزرگی و برتری از آن اوست قیام می‌کند. او از نسل توس است ای حسین و هیچ فرزندی همچون او نیست.

۱. غیبت نعمانی: ص ۳۰۳.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹؛ و با مضمونی مشابه در روایات دیگر آمده است:

از ابوجعفر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «از فرزندان من دوازده نقیب (پیشوا)، نجیب (نیک‌نژاد و خوش‌گوهر)، فهمیده و محدث هستند که آخرین آن‌ها قائم به حق است؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است.» کافی: ج ۱، صفحه ۵۳۴، حدیث ۱۸.

و از زراره نقل شده است، گفت: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه و آله همه محدث [فرشتگان با آنان سخن می‌گویند] و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین هستند؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام پدران آنها هستند.» کافی: ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۷.

در میان دو رکن در دو جامهٔ مندرس ظاهر می‌شود ...»^۱

پرسشی که مطرح می‌شود: آیا کسی باور دارد امام مهدی (علیه السلام) امامی ناشناخته باشد؟! با توجه به این که مجهول و ناشناخته بودن برای امام مهدی (علیه السلام) در شناخت و تعیین شخصیت او از میان مردم یا مکان او و امثال آن است، نه در وجودش به عنوان یک امام عادل، که از جمله ثوابت عقیدتی شیعیان است. اما این روایت از این قائم به عنوان امامی مجهول تعبیر کرده است؛ پس او چه کسی غیر از همان قائمی است که در علامت‌های حتمی ذکر، و به عنوان میعاد توصیف شده است؟

با تأمل در دعای افتتاح که از جمله ادعیهٔ ماه رمضان است نیز این حقیقت آشکار می‌شود. در این دعا پس از صلوات بر امامان دوازده‌گانه آمده است: «خدایا، درود فرست بر ائمهٔ مسلمانان: علی بن حسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی، و الخلف المهدی، آن حجت‌های رب بندگانت، و امینانت در سرزمین‌های، درودی فراوان همیشگی» و پس از آنها برای قائم مورد انتظاری دعا می‌کند که برخی از صفاتش چنین است: «خدایا، درود فرست بر ولیّ امرت، آن قائم آرزوشده و عدالت منتظر؛ و او را با فرشتگان مقرب احاطه کن و با روح القدس حمایتش کن، ای پروردگار جهانیان. خدایا، او را دعوت‌کننده به کتابت و قائم به دینت قرار بده، و او را در زمین جانشین قرار بده همان‌طور که افراد پیش از او را جانشین قرار دادی؛ و دینی را که برایش پسندیده‌ای برایش مستحکم کن؛ و پس از ترس، امنیتی به او ببخشی تا تنها تو را بپرستد و چیزی را شریک تو قرار ندهد...»

تردیدی نیست امام مهدی (علیه السلام) امامی واجب‌الاطاعه، و از صدها سال پیش خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش بوده است. پس این قائمی که برایش دعا می‌شود خداوند او را در زمینش به جانشینی برگزیند همان‌گونه که پیشینیانش از آل محمد (علیهم‌السلام) را به جانشینی برگزیده

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۱۳

است چه کسی است؟!

و از آنجا که توصیف «قائم» در عصر ظهور بر دو شخصیت از آل محمد (علیهم‌السلام) اطلاق می‌شود امام باقر (علیه‌السلام) هنگام ذکر «قائم» بیان می‌دارد: «او دو اسم دارد: اسمی که مخفی می‌ماند و اسمی که آشکار می‌شود؛ اما اسمی که مخفی می‌ماند "احمد" است و اسمی که آشکار می‌شود "محمد"»^۱

بنابراین قائمی آرزوشده از آل محمد وجود دارد که اسمش از مردم پنهان می‌ماند، و اکنون آشکار شده، و او «احمد» است؛ و در روایت حدیثه بیان شد به صاحب این نام (یعنی احمد) نیز مهدی گفته می‌شود.

۳. توصیف صاحب الامر

این توصیفی است که قطعاً و یقیناً بر امام مهدی (علیه‌السلام) اطلاق می‌شود، اما در عین حال بر شخصیت دیگری از آل محمد (علیهم‌السلام) نیز اطلاق می‌گردد، درست همان‌طور که در دو قسمت مربوط به «مهدی» و «قائم» دانستیم.

مادر امام مهدی (علیه‌السلام) نجس است و او نوه شمعون (وصی عیسی (علیه‌السلام)) است، و می‌دانیم رنگ پوستش سیاه نیست، درحالی‌که مرد دیگری از آل محمد (علیهم‌السلام) نیز هست که همین توصیف بر وی اطلاق شده است ولی مادرش کنیزی سیاه‌چرده است:

یزید کناسی می‌گوید: از امام باقر (علیه‌السلام) شنیدم می‌فرمود: «در صاحب این امر شباهتی از یوسف است، او فرزند کنیز سیاه‌چرده است، خدا امر او را در یک شب اصلاح می‌کند»^۲

به‌علاوه درباره‌ی امام مهدی (علیه‌السلام) به‌هیچ‌وجه دانسته نشده است که توسط شخصی زندانی شود، ولی روایت شده است شخص دیگری هست که این توصیف بر او اطلاق می‌شود، و او

۱. کمال الدین و تمام النعمه: ص ۶۵۳.

۲. غیبت نعمانی: ص ۱۶۳.

سنتی از یوسف (علیه السلام) دارد که همان زندان است.

ابوبصیر می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود: «در صاحب این امر سنتی از چهار پیامبر است: سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف، سنتی از محمد (درود خداوند، به همه ایشان).» عرض کردم: سنت موسی چیست؟ فرمود: «ترسان و مراقب است.» عرض کردم: سنت عیسی چیست؟ فرمود: «درباره او همان سخنانی گفته می شود که درباره عیسی گفته شد.» عرض کردم: سنت یوسف چیست؟ فرمود: «زندان و غیبت.» عرض کردم: سنت محمد (صلی الله علیه و آله) چیست؟ فرمود: «وقتی قیام کند طبق سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتار می کند و فقط او آثار محمد (صلی الله علیه و آله) را به روشنی بیان می کند. شمشیر را هشت ماه بر دوش می گیرد، می کشد و می کشد، تا آنجا که خدا خشنود گردد.» عرض کردم: خشنودی خدا را چگونه می فهمد؟ فرمود: «خدا در قلبش رحمت می افکند.»^۱

به علاوه غیبت امام مهدی از ستمگران این طور اتفاق نمی افتد که پس از آن فرج حاصل شود، بلکه درست برعکس است. ائمه هدایت از طولانی شدن غیبت او تا حد سخت شدن دل ها و ازداد هرکدام از شیعیان که طینت خبیثی دارد خبر داده اند؛^۲ ولی درباره شخصی که به او «صاحب الامر» گفته شده است روایت شده فرج پس از غیبت او از دیار ستمگران انتظار می رود:

از علی بن مهزیار نقل شده است، گفت: به ابوالحسن صاحب عسکر نوشتیم، و از ایشان درباره فرج پرسیدیم. در پاسخ نوشت: «وقتی صاحبان از دیار ستمکاران غایب شد منتظر فرج

۱. غیبت نعمانی: ص ۱۶۴.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «قائم (علیه السلام) نیز این چنین است؛ ایام غیبتش طولانی می شود تا حق محض و ایمان خالص از ناخالصش با از دین خارج شدن هرکسی از شیعیان که طینت ناپاکی دارد مشخص شود؛ کسانی که ممکن است چون به خلافت رسیدن، تمکین و امنیت منتشرشده در عهد قائم (علیه السلام) را احساس کنند نفاق پیشه کنند...» بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۲۲.

۴. شبیه محمد ﷺ و شبیه موسی ﷺ

روایات بسیاری ویژگی‌های امام مهدی محمدبن حسن را بیان، و شباهت او به رسول خدا را توصیف کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه‌ای از توصیف شریف آن‌ها:

از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است، فرمود: «حبیبم رسول خدا ﷺ پیشانی‌اش فراخ، ابروانش پیوسته و دیدگانش درشت و گونه‌هایش صاف بود. بینی‌اش کشیده، زیر چشمانش درست، محاسنش پُرپُشت، دندان‌هایش بَرّاق و گردنش همچون ابریق نقره‌ای بود. از سینه تا ناف موهایی پیچیده داشت که گویی شاخه‌ی گیاه کافور است و در بدنش موی دیگری نبود. نه خیلی قدبلند بود و نه خیلی قدکوتاه...»^۲

اما توصیف امام مهدی ﷺ به شرح زیر است: «... نه خیلی قدبلند و نه خیلی قدکوتاه، بلکه قامتی میانه دارد، سرش گرد، پیشانی‌اش فراخ، ابروان به هم پیوسته و بینی‌اش بلند است، و گونه‌هایش صاف است. بر گونه‌ی راستش خالی است که گویی خُرده‌مُشکی است بر عنبر غلطان...»^۳

و درباره‌ی شباهت او به جدش رسول خدا محمد ﷺ جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده و گفته است: رسول خدا فرمود: «مهدی از فرزندان من است. اسم او اسم من، و کنیه‌اش کنیه‌ی من است. از نظر اخلاق و خلقت شبیه‌ترین به من است...»^۴

اما در عین حال توصیف جسمانی دیگری نیز برای شخصیت دیگری وارد شده است.

۱. کمال الدین و تمام النعمه: ص ۳۸۰.

۲. بحار الانوار: ج ۱۰ ص ۴.

۳. غیبت طوسی: ص ۲۶۶ ح ۲۲۸.

۴. بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۳۰۹.

نمونه‌ای از این توصیفات:

از حمران روایت شده است، گفت: به ابوجعفر (علیه السلام) عرض کردم: فدایت گردم، به مدینه داخل شدم درحالی که در کیسه‌ام هزار دینار بود. با خدا عهد کردم بر آستان شما، دینار به دینار آن را صدقه بدهم یا پاسخ مرا از آنچه می‌پرسم بدهی. فرمود: «ای حمران، بپرس، پاسخ بگیر و دینارهایت را انفاق مکن.» گفتم: به نزدیکی ات به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوگندتان می‌دهم آیا شما صاحب این امر و قائم هستی؟ فرمود: «نه.» گفتم: پدر و مادرم به فدایت، پس او کیست؟ فرمود: «چهره متمایل به سرخ دارد، چشمانی فرورفته دارد، ابروانی بلند دارد، بین شانه‌هایش عریض است، سرش شوره دارد و بر چهره‌اش اثری است، خداوند موسی را رحمت کند.»^۱

برای شناخت تفاوت میان این دو توصیف کافی است بدانیم امام (علیه السلام) بر گونه راستش خالی دارد، ولی روی گونه فرد دوم نشانه‌ای هست؛ و امام شبیه جدش محمد (صلی الله علیه و آله) است اما دیگری شبیه موسی بن عمران (علیه السلام) است.

نکته مهمی که باید بدانیم این است که شخصیتی که در این روایت توصیف شده، با عنوان‌های «قائم» و «صاحب این امر» توصیف شده، و واضح است این شخص امام مهدی (علیه السلام) نیست.

همین ویژگی‌های جسمانی را که امام باقر (علیه السلام) برای کسی که او را قائم توصیف کرده، ابوبصیر نیز از ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت کرده و گفته است: به ایشان گفتم: جانم فدایت، می‌خواهم سینه‌ات را لمس کنم. اجازه داد و من لمس کردم. سپس فرمود: «برای چه، ای ابومحمد؟» گفتم: جانم به فدایت، شنیدم پدرت می‌فرمود: «قائم سینه‌ای سترگ دارد و فاصله میان دو شانه‌اش عریض است.» فرمود: «ای ابومحمد، پدرم زره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را پوشید و برایش گشاد بود.»^۲

۱. غیبت نعمانی: ص ۲۱۵.

۲. بصائر الدرجات: ص ۲۰۹.

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۱۷

به‌رغم این که در آنچه می‌خواهم اثبات کنم حقیقت واضح شده است و تاکنون نزدیک به هفده روایت نقل کرده‌ام اما با این وجود چهار روایت دیگر نیز اضافه می‌کنم که ما را در همین مسیر حرکت می‌دهد:

اول: از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «ای ابو محمد! مادام که فرزندان بنی‌فلان بر تخت سلطنت تکیه زده‌اند امت محمد صلی الله علیه و آله فرج و گشایشی نخواهد داشت. وقتی دولت آن‌ها منقرض شد خداوند به مردی از اهل بیت برای یاری امت محمد صلی الله علیه و آله اذن می‌دهد. او با پرهیزگاری سیر می‌کند، به هدایت عمل می‌کند و در حُکمش رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم من او را به اسم خودش و اسم پدرش می‌شناسم. سپس آن مرد با گردن ستبر که دو خال [برجسته] و دو شامه (خال مسطح) دارد، آن رهبر عادلِ حافظِ آنچه به امانت نهاده شده، برای ما می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده‌اند.»^۱

اگر این شخصی که در انتها ذکر شده است همان امام مهدی علیه السلام باشد پس آن مرد هدایت‌گر (از اهل بیت) که قبل از او می‌آید چه کسی است؟! به‌علاوه امام صادق علیه السلام سوگند یاد می‌کند او را به نام خودش و نام پدرش می‌شناسد، و این قسم فقط زمانی معنادار است که اطلاعاتی که ایشان علیه السلام دارد برای بقیه مردم مخفی بوده باشد، و این نکته‌ای است که وجود مرد مجهولی را در عصر ظهور از آل محمد صلی الله علیه و آله که مردم او را نمی‌شناسند تأیید می‌کند.

دوم: از سلیم بن قیس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: [تا آنجا که سلمان گفت: «سپس با دستش به حسین علیه السلام زد و فرمود: «ای سلمان، مهدی امتم که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است از فرزندان این است. او امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، و وصی فرزند وصی است؛ و پدرش که پس از او می‌آید امام و وصی و عالم است.» گفتم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: «پدرش برتر از اوست.

اولین آنها پاداش همه آنها را دارد؛ زیرا خدا آنها را با او هدایت کرده است...»^۱

چهبسا پیش از این عده‌ای در چگونگی انطباق این روایت بر امام مهدی (علیه السلام) دچار سردرگمی شده باشند؛ زیرا براساس متون روایی بسیار ایشان (علیه السلام) از نه امام از نسل حسین (علیه السلام) برتر است، و نیز پدرش امام عسکری (علیه السلام) بعد از او نمی‌آید. اما بعد از این که دانستیم فردی از آل محمد هست که قبل از امام مهدی (علیه السلام) می‌آید و از جمله اسامی او نیز «مهدی» است و او با ظهور سفیانی و حتی پیش از او موجود است زیرا روایت شده هنگام ظهور امر آن ملعون، مهدی پنهان می‌شود و پس از آن خروج می‌کند. به‌خوبی متوجه می‌شویم منظور از مهدی در روایت سلمان، مهدی اول «احمد» است که در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذکر شده، و در آن به‌عنوان نخستین مقربین به پدرش امام مهدی، و نخستین ایمان‌آورنده به دعوت او توصیف شده است؛ و قطعاً و یقیناً امام مهدی (علیه السلام) از فرزندش مهدی اول و سایر مهدیون اوصیا برتر است؛ زیرا خدا آنها را به وسیله او هدایت کرده است.

سوم: از جمله روایاتی که تأیید می‌کند ظهور «مهدی اول، احمد» پیش از پدرش امام مهدی (علیه السلام) به‌عنوان زمینه‌سازی برایش انجام می‌شود، روایتی است که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «... قبل از مهدی مردی از اهل بیتش از سوی مشرق خروج می‌کند؛ شمشیر را هشت ماه بر دوش خود می‌گذارد؛ می‌کشد و می‌کشد، و به‌سوی بیت المقدس می‌رود...»^۲

و چه کسی غیر از فرزند امام مهدی (علیه السلام) (نخستین مقرب به او و نخستین مؤمن به او) از اهل بیت امام (علیه السلام) در زمان ظهور موجود است؟

چهارم: از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «خداوند متعال گنجی در طالقان دارد که نه از طلاست و نه از نقره؛ دوازده هزار در خراسان اند که شعارشان "احمد احمد" است و رهبری آنها را جوانی از بنی هاشم که سوار بر قاطری خاکستری است و پیشانی‌بندی قرمز

۱. کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۲۹، تحقیق محمد باقر انصاری.

۲. الممهدون، کورانی: ص ۱۱۰.

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۱۹

دارد بر عهده دارد. گویی به او می‌نگرم که از فرات می‌گذرد. اگر این موضوع را شنیدید به‌سویش بشتابید حتی سینه‌خیز بر روی یخ و برف.»^۱

اگر بخواهیم بر سایر روایاتی که با طرح آنها وجود شخص دیگری از آل محمد (علیهم‌السلام) در عصر ظهور روشن می‌شود مروری داشته باشیم به تدوین مستقلی نیاز دارد، و آنچه ما ارائه کردیم برای جویای حقیقت کافی است؛ هرچند در ادامه مباحث این پژوهش مختصر نیز روایات متعددی آورده شده که این حقیقت را تأیید می‌کنند.

اکنون می‌توانیم خلاصه‌ای از آنچه به دست آورده‌ایم ارائه دهیم:

۱. وجود مرد دیگری از آل محمد (علیهم‌السلام) در عصر ظهور غیر از امام مهدی (علیه‌السلام).
۲. روایات متعددی عهده‌دار توضیح اسم، صفت، مقام و سایر جزئیات او شده‌اند، و با توجه به برخی از این روایات روشن شد اسم او «احمد» است، و نیز او مهدی و قائم و صاحب این امر نیز هست.

اکنون آیا کسی می‌تواند هر روایتی را که در آن از عنوان‌های «صاحب امر» یا «قائم» یا «مهدی» یاد شده است به امام مهدی (علیه‌السلام) حمل کند؟! قطعاً کسی که از خدا بترسد چنین نمی‌کند، و تنها صاحب حق است که به‌تنهایی به شناخت راه حل آن دست می‌یابد و این یکی از اسرار ظهور است که حق بودن او را مشخص می‌کند، و هر که بخواهد هدایت یابد به‌سوی او هدایت می‌یابد. عملاً مهدی اول احمد (علیه‌السلام) امروز با آمدنش راه‌حلی برای آنچه مبهم بوده فراهم آورده، و پس از آن که قدم‌های مدعیان علم و تخصص لغزیده و شروع کردند به این که حکمت آل محمد و روایات شریفشان را همچون کاه به باد بدهند، متشابه روایات را محکم کرده است.

از مالک جهنی نقل شده است، گفت: به ابوجعفر (علیه‌السلام) گفتم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کس از مردم چنان نیست. فرمود: «نه به خدا قسم هرگز چنین

۲۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

نیست، تا این که خودِ او کسی است که با این امر بر شما احتجاج، و شما را به سوی آن دعوت کند.»^۱

احمد همان مهدی اول است

این نکته‌ای است که وصیت رسول خدا ﷺ در شب وفاتش آن را تأیید کرده است. متن روایت وصیت: از ابو عبدالله جعفر بن محمد، از پدرش امام باقر، از پدرش ذی الثغفات سید العابدین، از پدرش حسین زکی شهید علیہ السلام نقل کرده‌اند که پدرش امیر مؤمنان [علی] علیہ السلام فرمود: «رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفت به علی علیہ السلام فرمود: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیتش را به امیرالمؤمنین علیہ السلام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند متعال تو را در آسمانش علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من بر اهل بیتم هستی -چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزند من "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثغفات (دارای پینه‌های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آن‌گاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش "علی" رضا تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد ﷺ است بسپارد. این

دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی است. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین (مهدیین) است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.^۱

انتهای وصیت مقدس به صراحت بیان می کند «وصی احمد» همان:

۱. مهدی اول از مهدیون اوصیاست؛
۲. اولین مقربین به پدرش امام (علیه السلام) در عصر مقدس ظهور است؛
۳. و اولین مؤمنان به دعوت و حرکت اوست.

اما به حساب آوردن مهدی اول «احمد» در میان اوصیای رسول خدا محمد، همین برای اثبات این که او خلیفه ای از خلفای خداوند در زمینش، و معصومی است که به حق و راه راست هدایت می کند کافی است.

و محسوب شدن او به عنوان اولین مقرب و نخستین مؤمن به امام مهدی (علیه السلام) هنگام سرآغاز امر امام (علیه السلام)، برای اثبات وجود و نقش او در عصر مقدس ظهور کافی است.

به علاوه اگر ما این نتایج را در کنار آنچه پیش تر نتیجه گرفتیم قرار بدهیم خواهیم دید در نهایت انسجام و نظم و دقت قرار می گیرد؛ و برای بهره مندی بیشتر می گویم:

«با توجه به روایت حذیفه» به این نتیجه رسیدیم که یک مهدی از آل محمد وجود دارد که از مردم بیعت می گیرد و اسامی سه گانه اش عبارت اند از «احمد و عبدالله و مهدی»، و اکنون مشخص شد این ها نام های مهدی اول هستند؛ و این که او بیعت می گیرد به روشنی تمام تأیید می کند او نقش بسزایی در برپایی دولت عدل الهی دارد، و وصیت مقدس نیز وجود و هم زمانی او را با حوادث قیام روشن ساخته، و این را نیز روشن ساخته است که از نظر نزدیکی به پدرش و ایمان و تصدیق به دعوت او درست همانند حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان رسول اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)

هنگام سرآغاز دعوتش است.

و «با توجه به روایت اصبح» به این نتیجه رسیدیم که یک مهدی هست که از نسل امام مهدی (علیه السلام) (یازدهمین فرزند امام علی (علیه السلام)) متولد می‌شود و او دوره‌ای از اختفا و غیبت دارد که مدت آن نسبت به دوره غیبت امام مهدی (علیه السلام) بسیار کوتاه است، و «طبق روایت حذلم بن بشیر» او قبل از سفیانی ظاهر، و سپس مخفی می‌شود و بعد از آن خروج می‌کند؛ یعنی آمدن این مهدی برای مردم قبل از امام مهدی (علیه السلام) است همان‌طور که «در روایت سلیم بن قیس و آنچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره خروج مردی از اهل بیت امام مهدی پیش از او در مشرق که شمشیر به دوش می‌گیرد، و آنچه ابوبصیر از آمدن مردی از اهل بیت قبل از امام مهدی (علیه السلام) نقل کرده است» تصریح شده؛ و مهدی اول «احمد» -طبق تصریح وصیت- مردی از اهل بیت و به‌طور خاص از اهل بیت امام مهدی است، و او اولین مؤمن به وی و نخستین مقرب نزد اوست؛ پس او در عصر ظهور موجود، و حتی همان شخصی است که از مردم بیعت می‌گیرد.

همچنین اگر ما روایات قائمی را که اسمش مخفی می‌ماند و علامت قطعی و این که شبیه موسی بن عمران است، بررسی کنیم، متوجه برخی از روایاتی می‌شویم که اسم او را «احمد» مشخص کرده‌اند و این‌ها نیز با وصیت مطابقت خواهند داشت؛ اما با این وجود برای روشن‌گری بیشتر درباره قائم با شمشیر، مبحث مستقلاً را اختصاص خواهیم داد.

اکنون به نتیجه‌ای که به دست آوردیم بسنده می‌کنم: «مهدی اول = احمد»؛ و این که نَسَب و نقش و گوشه‌ای از جایگاه او برای ما روشن شده است.

مهدی اول همان «قائم» است که برایش بیعت گرفته می‌شود

امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: «ای مفضل، هر بیعتی پیش از ظهور قائم، بیعت کفر و نفاق و خدعه است، خداوند لعنت کند بیعت کننده و بیعت گیرنده را. ای مفضل، قائم علیه السلام پشت خود را به حرم تکیه می‌دهد و دستش را دراز می‌کند، پس سفیدی آن را بدون عیب می‌بینی و می‌گویی: این دست خداست و از سوی خدا و به فرمان خداست، سپس این آیه را تلاوت می‌کند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ (به راستی که کسانی که با تو بیعت می‌کنند درواقع با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌های آنهاست. پس هر که پیمان بشکند به ضرر خود پیمان شکسته است) تا انتهای آیه. اولین کسی که دست او را می‌بوسد، جبرئیل علیه السلام است، سپس با او بیعت می‌کند، و ملائکه و نجبای جنیان و نقباء [با او] بیعت می‌کنند. مردم در مکه صبح می‌کنند و می‌گویند این مردی که در کنار کعبه است کیست، و این خلایقی که با او هستند چه هستند، و این نشانه‌ای که امشب دیدیم و مانند آن را ندیده بودیم چیست؟ پس بعضی از آنها به بعضی می‌گویند این مرد همان صاحب "عنیزات"^۱ است. پس بعضی از آنها به بعضی می‌گویند ببینید آیا کسی را از افرادی که با او هستند می‌شناسید؟ می‌گویند ما جز چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که فلانی و فلانی هستند - با نام آنها را می‌شمارند - کسی را نمی‌شناسیم؛ و این اولین طلوع خورشید در آن روز خواهد بود.

هنگامی که خورشید طلوع کرد و نورانی شد ندادهنده‌ای از جهت خورشید با زبان عربی مبین ندا می‌دهد به طوری همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌ها هستند آن را می‌شنوند: ای جماعت خلایق، این مهدی آل محمد است! و او را به اسم جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نام می‌برد،

۱. عنیزات جمع «عنیزة» است که تصغیر کلمه «عنز: بز ماده» است، و به دلیل لاغری و ضعیف بودنشان به آنها عنیزات گفته شده است. (مترجم)

و او را به پدرش حسن -آن یازدهمین- کنیه و نسبت می دهد تا برسد به حسین بن علی (صلوات خدا بر همه شان). [ندا دهنده می گوید:] "با او بیعت کنید تا هدایت یابید و از فرمانش سرپیچی نکنید تا گمراه نشوید." پس اولین کسانی که دست او را می بوسند فرشتگان، و سپس جنیان و بعد از آنها نقباء هستند، و می گویند "شنیدیم و اطاعت کردیم". هیچ موجود شنوایی در میان مخلوقات باقی نمی ماند مگر آن که این ندا را می شنود، و مخلوقات از بادیه نشین و شهرنشین و از خشکی و دریا نزد یکدیگر می آیند، درحالی که برخی از آن ها از برخی دیگر می پرسند، و آنچه را با گوش هایشان شنیده اند برای یکدیگر بازگو می کنند.

وقتی خورشید غروب می کند فریادی از سمت غربش بلند می شود: "ای جماعت خلاق، پروردگارتان در وادی یابس (بیابان خشک) از سرزمین فلسطین ظاهر شده است، و او عثمان بن عنبسه اموی از نسل یزید بن معاویه است (خداوند آنها را لعنت کند)، پس با او بیعت کنید تا هدایت شوید و در برابرش مخالفت نکنید تا گمراه نشوید." ملائکه و جنیان و نقباء سخن او را رد و او را تکذیب می کنند و می گویند "شنیدیم و نافرمانی می کنیم". و هیچ شکاک و مُرتابی و منافقی یا کافری باقی نمی ماند مگر این که با این ندای دوم گمراه می شود؛ درحالی که سید ما قائم (درو خدا بر او باد) پشت به کعبه تکیه داده و می فرماید: "ای جماعت خلاق، هرکس می خواهد به آدم و شیث نگاه کند من همان آدم و شیث هستم. هرکس می خواهد نوح و پسرش سام را ببیند من همان نوح و سام هستم. هرکس می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند من همان ابراهیم و اسماعیل هستم. هرکس می خواهد موسی و یوشع را ببیند من همان موسی و یوشع هستم. هرکس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند من همان عیسی و شمعون هستم. هرکس می خواهد محمد و امیر مؤمنان (درو خداوند بر ایشان) را ببیند من همان محمد و امیر مؤمنان هستم. هرکس می خواهد حسن و حسین را ببیند من همان حسن و حسین هستم. هرکس می خواهد ائمه از نسل حسین را ببیند من همان ائمه از نسل حسین (علیهم السلام) هستم. به درخواست من پاسخ مثبت دهید که من به شما از آنچه آگاه شده اید و آنچه آگاه نشده اید خبر می دهم، و کسی که کتابها و صحیفه ها را می خواند باید از من بشنود."

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۲۷

سپس شروع می‌کند به خواندن صحیفه‌هایی که خداوند بر آدم و شیث علیه السلام نازل کرده است؛ و امت آدم و شیث هبة الله می‌گویند: به خدا سوگند این‌ها همان صحیفه‌ها هستند، و خداوند به ما آنچه را نمی‌دانستیم و بر ما پنهان بود و از آن حذف یا تحریف و تبدیل شده بود نشان داد. سپس صحیفه‌های نوح و ابراهیم علیه السلام و تورات و انجیل و زبور را می‌خواند، و اهل تورات و انجیل و زبور می‌گویند: به خدا سوگند این‌ها همان صحیفه‌های نوح و ابراهیم علیه السلام هستند، و آنچه از آنها حذف شده یا تغییر و تحریف یافته بود. به خدا سوگند این‌ها تورات جامع و زبور و انجیل کامل هستند و چند برابر مقداری است که از آن‌ها خوانده بودیم. سپس قرآن را تلاوت می‌کند و مسلمانان می‌گویند: به خدا سوگند این همان قرآن واقعی است که خداوند متعال بر محمد نازل کرده است...»^۱

این روایت به صراحت تمام به قائم و مهدی آل محمد اشاره دارد که ظهورش هم‌زمان یا حتی قبل از ظهور سفیانی رخ می‌دهد؛ زیرا در روایت، ظهور سفیانی با کلمه «ثم: سپس» به ظهور قائم معطوف شده است؛ و اینجا «قائم» امام مهدی محمدبن حسن علیه السلام نیست؛ زیرا:

اول: ظهور امام مهدی علیه السلام هم‌زمان با سفیانی رخ نمی‌دهد، بلکه سفیانی پیش از آمدن امام ظهور می‌کند و به‌عنوان علامتی حتمی برای ظهور امام است.

دوم: اگر «قائم» در این روایت به امام مهدی علیه السلام اطلاق شود، این به معنای باطل بودن پرچم یمانی خواهد بود (و هرگز چنین نیست)؛ زیرا در این صورت پرچمی خواهد بود که پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام برای مردم برافراشته می‌شود؛ اما همان‌طور که امام باقر علیه السلام بیان فرموده پرچم او پرچم هدایت است و کسی که از آن روی برگرداند از اهل آتش است؛ پس چگونه بیعت با او می‌تواند بیعت با طاغوت باشد؟! و این نشان می‌دهد بین دو عنوان یمانی و قائم ارتباطی وجود دارد که ان شاء الله تعالی در نکته بعدی روشن خواهد شد.

سوم: از آنچه تقدیم شد روشن می‌شود در عصر ظهور، عناوین «قائم» و «مهدی» بر دو

نفر از آل محمد (علیهم السلام) اطلاق می شوند؛ و وقتی نتوان آن را به خود امام مهدی (علیه السلام) اختصاص داد -چراکه این کار منجر به کنار گذاشتن روایات بسیاری می شود که قطعاً کاری نادرست و باطل است- پس لازم است عنوان «قائم» به شخصیتی غیر از امام مهدی (علیه السلام) اختصاص یابد؛ یعنی به قائمی که «علامت حتمی، و با اسمی پنهان است» و ظهورش همزمان با سفیانی است که علامت حتمی دیگری است. همچنین این روایت همان طور که گفتیم بر ظهور او قبل از سفیانی تأکید دارد، و ما از روایات پیشین از جمله روایت حذلم بن بشیر و دیگران -دانسته ایم که «مهدی از آل محمد که پسر امام مهدی است» پیش از سفیانی ظاهر می شود و قبل از پدرش -امام مهدی- از مردم بیعت می گیرد.

چهارم: توضیحات امام صادق (علیه السلام) در این روایت درباره توصیف بیعت قائم و مهدی امت محمد برای درک این که او یکی از خلفای خدا در زمینش است کافی است؛ زیرا به دراز کردن دست او برای بیعت [با این توصیف که] «این دست خداست و به نام خداست و به فرمان خداست» و سپس قرائت آیه «به راستی کسانی که با تو بیعت می کنند ...» و بیعت جبرئیل و ملائکه با او تصریح فرموده است. در اینجا با توجه به دلایلی که ذکر شد می دانیم این قائم در روایت نمی تواند خود امام مهدی (علیه السلام) باشد؛ پس او چه کسی جز «مهدی اول احمد» می تواند باشد که دانسته ایم یکی از خلفای خدا و یکی از اوصیای پاک محمد است، و نقش مهمی در برپایی دولت عدل الهی و زمینه سازی برای آن دارد؟!

پنجم: بعد از آن که روشن شد «مهدی اول، احمد» همان کسی است که از مردم بیعت می گیرد و اسم او طبق متن وصیت مقدس (اسم او همانند اسم من است .. و او ... احمد است) همان اسم جدش رسول خدا «احمد» است، همه را برای تعیین اسم «مهدی اول» و سپس نسبت دادن او به وصی (یازدهم) به بازنگری در وصیت دعوت می کنیم همان طور که امام صادق (علیه السلام) در روایت اسم قائم را مشخص کرده است: «و او را به اسم جدش رسول خدا نام گذاری می کند، و به پدرش حسن یازدهمین -نسبت می دهد.» پس نتیجه مجموع از «اسم و نسبت او» چه خواهد بود؟ این که او «احمد الحسن» است؛ آیا این گونه نیست ای امت

محمد؟

وجود قائمی برای آل محمد علیهم السلام در عصر ظهور به نام «احمد» فقط به این روایت شریف محدود نمی‌شود، بلکه پیش‌تر نیز دو روایت از امام باقر علیه السلام نقل شد درباره‌ی قائمی که اسمش برای مردم مخفی است و مشخص شد اسم او «احمد» است. همچنین فرمایش ایشان علیه السلام درباره‌ی شعار سپاه پیشرو برای برپایی دولت عدل به همین نکته اشاره دارد؛ همان سپاهی که آل محمد ما را به رفتن و پیوستن به آن -حتی اگر لازم باشد با حالت سینه‌خیز روی برف- دستور داده‌اند؛ و آن شعار، «احمد احمد» است.

سیدبن طاووس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، فرمود: «وقتی دیدید پرچم‌های سپاه از سوی خراسان آمده‌اند به‌سوی آن‌ها بیاوید حتی با خزیدن روی یخ و برف، زیرا خلیفه‌ی مهدی در آن است.»^۱ و خلیفه یا جانشین امام مهدی علیه السلام -طبق نص وصیت مقدس- مهدی اول احمد است.

به این ترتیب روشن می‌شود «مهدی اول، احمد = قائمی که برایش بیعت گرفته می‌شود و فرمانده پرچم‌های سپاه مشرقی.»

مبحث تکمیلی

با وجود این که تمام آل محمد علیهم السلام قیام‌کنندگان به حق هستند، اما کسی که روایات را دنبال کند درمی‌یابد قائمی وجود دارد که به جنگ و درگیری اقدام می‌کند و به‌عنوان صاحب شمشیر

۱. کتاب الملاحم والفتن، ص ۵۴، چاپخانه حیدریه، و براساس نسخه اصلاح‌شده توسط شیخ محمدبن طاهر سماوی براساس نسخه خطی نوشته‌شده توسط خود ابن طاووس، در سال ۱۳۶۵ق چاپ شده است. برخی از چاپ‌های اخیر کتاب عبارت «خلیفة الله المهدی» را ذکر کرده‌اند، ولی با این وجود این روایت نمی‌تواند به امام مهدی علیه السلام اطلاق شود؛ به‌دلیل وضوح این که ایشان در بین پرچم‌هایی نیست که از شرق حرکت می‌کنند و با سفیانی می‌جنگند و برای دولت عدالت الهی زمینه‌سازی می‌کنند، و در آن زمان اصلاً برای مردم آشکار نیست؛ بلکه منظور همان‌طور که در چندین موضع توضیح داده‌ایم- مهدی اول، احمد است.

و قائم با شمشیر توصیف شده است:

از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است که از ایشان درباره قائم (علیه السلام) پرسیدند، فرمود: «هَمَّةٌ مَا قَائِمٌ بِهِ أَمْرُ خُدا هَسْتِیْم، یکی پس از دیگری تا این که صاحب شمشیر بیاید. وقتی صاحب شمشیر بیاید امری غیر از آنچه قبلاً بوده است می آورد.»^۱

از ابو خالد کابلی، از ابو جعفر (علیه السلام) در حدیثی نقل شده که در آن از کسی یاد می شود که زمینی از مسلمانان را احیا می کند، تا آنجا که می فرماید: «... تا این که قائم از اهل بیت من با شمشیر ظهور کند و آن را از آن خود کند و حفاظت کند و آنها را از آن خارج سازد همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را از آن خود کرد و حفاظت کرد، مگر آنچه را در دست شیعیان ما بود. پس [دست] آنها را از آنچه در اختیار دارند قطع می کند و زمین را در اختیار آنها [شیعیان ما] باقی می گذارد.»^۲

محمد بن مسلم گوید: شنیدم ابو جعفر (علیه السلام) می فرمود: «اگر مردم بدانند قائم (علیه السلام) هنگام خروجش چه می کند بیشترشان دوست می داشتند او را نبینند، به دلیل کشتاری که از مردم انجام خواهد داد. اما او از قریش آغاز می کند؛ از آنان جز شمشیر نمی گیرد و به آنها جز شمشیر نمی دهد؛ تا آنجا که بسیاری از مردم می گویند این از آل محمد (صلی الله علیه و آله) نیست که اگر از آنان بود قطعاً رحم می کرد.»^۳

بنابراین ائمه (علیهم السلام) شیعیان خود را براساس آرزوی قائم در [شرایط] سلامتی تعلیم داده اند. از معاویه بن عمار از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «هرگاه یکی از شما قائم را آرزو می کند باید او را [در شرایط] سلامتی آرزو کند؛ زیرا خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان رحمتی مبعوث کرد، و قائم را به عنوان نقمتی مبعوث می کند.»^۴

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۳۶ ح ۲.

۲. الاستبصار: ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۳۸۳.

۳. غیبت نعمانی: ص ۲۳۳.

۴. کافی: ج ۸ ص ۲۳۳ ح ۳۰۶.

روشن شده است کسی که «شمشیر» را به دوش می‌کشد:

• همان قائمی است که برایش بیعت گرفته می‌شود، و او فرمانده ارتش فاتح الهی، و فرزند امام مهدی علیه السلام است، همان طور که در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که فرموده است: «مردی قبل از مهدی از اهل بیتش از مشرق خروج می‌کند که شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش دارد.»

• و او همان قائمی است که با سفیانی مقابله می‌کند و با او می‌جنگد، و همان طور که روشن شد- حرکت و ظهورش پیش از سفیانی آغاز می‌شود.

• و او همان صاحب امری است که در روایات آمده زندانی می‌شود، همان طور که در روایت پیش گفته از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل شده است: گفتم سنت یوسف چیست؟ فرمود: «زندان و غیبت.» گفتم: سنت محمد صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: «هنگامی که قیام کند به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کند، با این تفاوت که او آثار محمد را آشکار می‌سازد. شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل می‌کند و می‌کشد و می‌کشد تا خداوند راضی شود.» گفتم: چگونه رضایت خداوند را متوجه می‌شود؟ فرمود: «خداوند رحمت را در قلبش می‌اندازد.»

و از آنجا که روشن شد قائم با شمشیر (احمد) یکی از خُلفای خدا و یکی از اوصیای رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله است پس انکار او و العیاذ بالله- انکار تمام ائمه هدایت از پدرانش از رسول خدا و امیرالمؤمنین تا امام مهدی (صلوات الله علیهم اجمعین) محسوب می‌شود؛ زیرا همان طور که از آنها نقل شده است- منکر آخرین آن‌ها همانند منکر اولینشان است.^۱

به همین دلیل علی بن رثاب، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده است که درباره تفسیر فرمایش خداوند عزوجل ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾ (روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردنش

۱. امام صادق علیه السلام فرموده است: «انکارکننده آخرین ما همانند انکارکننده اولین ماست.» الاعتقادات، صدوق: ص ۱۰۴.

به دست نیاورده است ایمان آوردنش سود نمی بخشد) فرمود: «این آیات، امامان هستند؛ و آن آیه ای که انتظارش را می کشند قائم (علیه السلام) است؛ و در آن هنگام ایمان آوردن کسی که قبل از قیام قائم با شمشیر به او ایمان نیاورده باشد سودی به حالش نمی بخشد حتی اگر به پدرانش (علیهم السلام) که پیش از او بوده اند ایمان داشته باشد.»^۱

* * *

«مهدی اول» همان «یمانی موعود» است

از ابوبصیر، از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) در حدیثی که با ذکر صیحه و ندا به اسم قائم آغاز می‌شود، نقل شده است: سپس می‌فرماید:

«قائم (علیه السلام) قیام نمی‌کند مگر در زمانه ترس شدید مردم، و زلزله‌ها و فتنه و بلایی که به مردم می‌رسد، و طاعونی که قبل از آن است، و شمشیر میان اعراب، و اختلاف شدید در مردم، و پراکندگی در دینشان، و دگرگون شدن در حالشان؛ تا آنجا که شخص صبح و شام، از زشتی کارهایی که از انسان‌های سگ‌صفت می‌بیند و خورده‌شدن برخی توسط برخی دیگر، آرزوی مرگ می‌کند؛ پس خروج او (علیه السلام) زمانی است که [مردم] از دیدن شادی مأیوس و ناامید شده‌اند. خوشا به حال کسی که او را درک کند و از انصار او باشد؛ و وای، و وای بر کسی که با او دشمنی کند و مخالف او باشد و امر او را مخالفت کند و از دشمنان او باشد.»

و امام (علیه السلام) فرمود:

«وقتی خروج کند با امری جدید و کتابی جدید و سنتی جدید و قضاوتی جدید قیام می‌کند که بر عرب سخت است؛ و جز کشتن کاری انجام نمی‌دهد، و هیچ‌کسی را باقی نمی‌گذارد و در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری باک ندارد.»

سپس فرمود:

«وقتی بنی‌فلان دچار اختلاف شوند، اینجاست که منتظر فرج و گشایش باشید. و گشایش شما، فقط در اختلاف بنی‌فلان است. هنگامی که بنی‌فلان در بین خود دچار اختلاف شوند منتظر صیحه در ماه رمضان و خروج قائم باشید، که به‌راستی خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد؛ و قائم خروج نمی‌کند و آنچه را دوست می‌دارید نمی‌بینید تا این‌که در میان بنی‌فلان اختلاف شود، و چون چنین شد مردم

در آن‌ها به طمع می‌افتند، و دچار اختلاف کلمه می‌شوند، و سفیانی خروج می‌کند.»
و فرمود:

«گریزی از حکومت بنی‌فلان نیست؛ و سپس -بعد از این که حکومت کردند- دچار اختلاف می‌شوند و حکومتشان متفرق و امرشان پراکنده می‌شود، تا این که خراسانی و سفیانی بر آن‌ها خروج می‌کنند؛ این یکی از مشرق و آن دیگری از مغرب، مثل دو اسب مسابقه به‌سوی کوفه سبقت می‌گیرند؛ یکی از اینجا و دیگری از آنجا؛ تا این که هلاکت بنی‌فلان به دست این دو خواهد بود. آگاه باشید هیچ‌یک از آنان باقی نمی‌ماند.»

سپس فرمود:

«خروج خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز واحد است؛ نظمی مانند نظم دانه‌های تسبیح دارد که در پی یکدیگرند. عذاب از هر سویی هست. وای بر فردی که مقابل آنان بایستد. و در پرچم‌ها پرچمی هدایت‌گتر از پرچم یمانی نیست، و پرچم هدایت همان است، زیرا به‌سوی صاحبان دعوت می‌کند. پس زمانی که یمانی خروج کرد فروختن اسلحه، بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌شود؛ و اگر یمانی خروج کرد، به‌سوی او به پا خیز، زیرا پرچم او، پرچم هدایت است، و جایز نیست هیچ مسلمانی از او روی گرداند، و کسی که چنین کند از اهل آتش است، زیرا او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌کند.»

سپس به من فرمود: «به‌راستی نابودی حکومت بنی‌فلان مثل شکستن سفال است، مثل مردی که سفالی در دست دارد؛ او راه می‌رود که [سفال] از دستش رها می‌شود درحالی که حواسش نیست و سفال می‌شکند و هنگامی که افتاد می‌گوید آه، شبیه ناله کردن. نابودی حکومت آن‌ها این‌چنین است، درحالی که از آنچه از دست

می‌دهد غافل بوده است.»^۱

در اینجا می‌توانیم به چند نکته اشاره کنیم:

اول: روایت با بیان صیحه و ندا به اسم «قائم» آغاز شده است، که فقط عده‌ای بسیار کم آن را تصدیق می‌کنند و بیشتر افرادی که ادعای ولایت آل محمد (علیهم‌السلام) را دارند همان‌طور که تصریح کرده‌اند آن را تکذیب می‌کنند، و این موضوع با شناخت «قائم» که صیحه به اسم او خواهد بود، در نکته‌ای که خواهد آمد - ان شاء الله - روشن خواهد شد.

دوم: این روایت وضعیت مردم و پراکندگی و اختلاف و تنگنایی را که در آن به سر می‌برند بیان می‌کند، و سپس فرج آنها را با خروج قائم (علیه‌السلام) پس از یأس و ناامیدی‌شان از دیدن فرج - مطرح می‌کند، و نشانه آن فرج و نزدیکی آن را با اختلاف بنی فلان مشخص می‌کند «و قائم خروج نمی‌کند و آنچه را دوست می‌دارید نمی‌بینید تا این که در میان بنی فلان اختلاف شود، و چون چنین شد مردم در آن‌ها به طمع می‌افتند، و دچار اختلاف کلمه می‌شوند، و سفیانی خروج می‌کند» و این یعنی روایت با روشنی تمام - درباره‌ی قائمی سخن می‌گوید که حرکتش هم‌زمان با تحرک سفیانی است، و همان‌طور که پیش‌تر برای ما روشن شد - این قائم همان احمد (مهدی اول) است.

به‌علاوه این فرمایش امام باقر (علیه‌السلام) ما را به یاد سخن پیشین فرزندش امام صادق (علیه‌السلام) می‌اندازد که آن را نیز ابوبصیر روایت کرده است: «ای ابومحمد! مادام که بنی فلان بر تخت سلطنت تکیه زده‌اند امت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرج و گشایشی نخواهد داشت. وقتی دولت آن‌ها منقرض شد خداوند به مردی از اهل بیت برای یاری امت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اذن می‌دهد. او با پرهیزگاری سیر می‌کند، به هدایت عمل می‌کند....» و روشن شد او همان مهدی اول و همان قائم احمد است.

سوم: از بین رفتن حکومت بنی فلان (که نشانه مهمی برای نزدیکی فرج و خروج سفیانی

و قائم است) که قبل و بعد از مقطع متعلق به یمانی ذکر شده است. این واقعاً جالب توجه است که ما از امام باقر (علیه السلام) در اینجا به جای این که بشنویم صاحب پرچم حق را با نام «قائم» توصیف کند - چون ایشان درباره او و فرج شیعیانش با برافراشتن پرچمش در برابر پرچم «سفیانی» لعنت شده صحبت می کند - این بار ما می بینیم ایشان (علیه السلام) صاحب پرچم هدایت را با نام «یمانی» توصیف می کند. پس این یمانی کیست و چه نقشی دارد؟

چهارم: حتی اندکی انصاف از سوی کسی که خصوصیات یمانی را - که امام باقر (علیه السلام) برای ما توضیح داده است - می خواند کافی است تا برای ما روشن کند:

۱. پرچم او پرچم هدایت است؛ و ارتباط آن با امام مهدی (علیه السلام) واضح و روشن است؛
۲. او یکی از خُلفای خدا در زمینش است، به دلیل این فرمایش امام باقر (علیه السلام): «**و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی گردان شود؛ پس هرکس چنین کند از اهل آتش است.**» «پس کسی نمی تواند بر مردم حجت باشد به گونه ای که روی گردانی شان از او آنها را به جهنم ببرد، حتی اگر نماز بخوانند و روزه بگیرند، مگر این که او از "خلفای خدا در زمینش" باشد؛ و اینان صاحبان ولایت الهی از انبیا و مرسلین و ائمه و مهدیون هستند.»^۱

برخی گفته اند: این روایت خلافت الهی یمانی را ثابت نمی کند، زیرا آتش (جهنم) فرجام کسی که از مسلم بن عقیل یا یکی از سفرای چهارگانه روی گردان شود نیز خواهد بود، با وجود این که آنها خلفای خدا در زمینش نیستند.

و پاسخ این موضوع از درک این نکته روشن می شود که در خصوص افرادی که ذکر شدند - و امثال آنها که امام معصوم به طاعت از آنها دستور داده کسی که از خود آنها روی گردان شود عاقبتش جهنم نیست بلکه به دلیل پشت کردن به فرمان امام معصوم درباره این هاست که عاقبتش جهنم است؛ و وضعیت یمانی مانند آنها نیست؛ زیرا این روایت به صراحت بیان

۱. قسمتی از سخنان سید احمد الحسن درباره بیان حدود شخصیت یمانی: متشابهات: ج ۴ سؤال ۱۴۴.

می‌کند روی گردانی از خود او و نه به دلیل دستور ائمه یا امام مهدی (عج) درباره‌ او- جهنم را بر او واجب می‌گرداند؛ و این دلیل روشنی است که او خلیفه و حجتی از حجت‌های الهی بر خلق است.

۳. او معصوم است و روایت به عصمت او دلالت دارد، چراکه درباره‌اش فرموده است: «زیرا او به‌سوی حق و به صراط مستقیم دعوت می‌کند.» و نتیجه کلی حاصل از این بیان امام (عج) به این معناست که یمانی همیشه و در تمامی گفتار و افعال خود به حق و صراط مستقیم رهنمون می‌شود و هرگز -حتی برای یک مرتبه- رفتاری از او سر نمی‌زند که پیروانش را از حق خارج سازد یا به گمراهی بکشاند؛ و این همان معنای عصمتی است که تمامی خلفای الهی به زیور آن آراسته بوده‌اند: «و به این ترتیب این قید یا محدودیت، ثمره‌ای برای شناخت شخصیت یمانی پیدا می‌کند؛ اما فرض گرفتن هر معنای دیگری برای این گفته که "او به حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند" این کلام ائمه (عج) را بی‌فایده می‌گرداند و در نتیجه نمی‌تواند قید یا حدی برای شخصیت یمانی باشد؛ و چنین نسبتی از آن‌ها (عج) بسی به‌دور است.»^۱

پس به‌طور خلاصه، یمانی (یعنی صاحب پرچم هدایت در عصر ظهور) خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش و معصومی است که به حق و صراط مستقیم هدایت می‌کند. و اگر ما نتایجی قطعی را که در گذشته به آن‌ها رسیده‌ایم مرور کنیم و در ذهن حاضر گردانیم درمی‌یابیم یمانی همان مهدی اول «احمد» است.

برای این که این حقیقت بیشتر در ذهن مؤمنان مستقر شود می‌گوییم:

اول: می‌دانیم اوصیای محمد (ص) طبق نص وصیت مقدس عبارت‌اند از ائمه دوازده‌گانه و مهدیون دوازده‌گانه، و خداوند جز آنها هیچ خلیفه و حجتی بر خلقش پس از ایشان و تا آخرین روز بر روی این زمین ندارد. همچنین روشن شد یمانی یکی از حجت‌های خدا و معصوم

است، پس او نیز باید از آل محمد (علیهم السلام) باشد، چراکه خداوند حجتی غیر از آنها ندارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست). بر این اساس لازم است او در وصیت مقدس ذکر شده باشد، و از آنجا که او در زمان ظهور نقش دارد پس راهی نمی‌ماند جز این که او -و نه شخص دیگری- همان مهدی اول باشد.

دوم: مهدی اول «احمد» -طبق متن وصیت مقدس- خلیفه‌ای الهی است و به همین دلیل روی گردانی از او حرام است؛ و او معصومی است که به حق و صراط مستقیم هدایت می‌کند؛ و این همان هویت و ویژگی‌های یمانی است، چراکه روایت امام باقر (علیه السلام) تأکید کرده است او خلیفه‌ای الهی است و روی گردانی از او حرام است، و نیز معصومی است که به حق و صراط مستقیم هدایت می‌کند.

سوم: اگر شخصی این را نپذیرد و یکی بودن شخصیت مهدی اول و یمانی را انکار کند به او می‌گوییم: برای همه روشن شده است که از یک سو مهدی اول در زمان ظهور مقدس حضور دارد، زیرا او اولین مقربین به پدرش است که امام است و اولین مؤمنان به اوست و کسی است که از مردم بیعت می‌گیرد و دیگر ویژگی‌های که پیش‌تر در وصیت مقدس گفته شد و در منابع دیگر به آن‌ها اشاره شده است؛ از سوی دیگر یمانی نیز در زمان ظهور حضور دارد و حتی او صاحب هدایت‌گرتترین پرچم‌هاست و نقش محوری در زمینه‌سازی برای امام مهدی (علیه السلام) دارد و بر همه واجب است او را یاری کنند و روی گردانی از او بر آن‌ها حرام است.

پس یا مهدی اول و یمانی یک شخص هستند، که در این صورت آنچه مدنظر است ثابت می‌شود؛ در غیر این صورت شخص انکارکننده باید به سؤال زیر پاسخ دهد: چه کسی پیرو دیگری است؟ و کدام یک زیر پرچم دیگری قرار می‌گیرد؟ چراکه پوشیده نیست -آل محمد

فقط یک پرچم دارند و چند پرچم ندارند.^۱

اگر پاسخ دهد شخصی که پیروی می‌شود یمانی است این قطعاً باطل خواهد بود، زیرا در این صورت مهدی اول پیرو شخصی دیگر می‌شود و تحت لوای او قرار می‌گیرد، درحالی‌که او یکی از حجت‌های خدا و یکی از اوصیاست، همان‌طور که طبق نص وصیت روشن شده است. آیا در عقیده‌ی شیعه چنین است که معصوم تحت فرمان شخصی دیگر قرار گیرد و زیر بیرق او باشد، و برایش حرام باشد از آن دیگری روی گردان شود؟ علاوه‌بر این چنین دیدگاهی به معنای رد روایاتی است که بیان می‌کنند «مهدی، احمد» کسی است که از مردم بیعت می‌گیرد و فرمانده‌ی سپاه فتح و پیروزی است.

حال اگر پاسخ دهد آن شخص مهدی اول است، این نیز باطل خواهد بود؛ زیرا چنین پاسخی نقش یمانی را به‌عنوان نقشی ثانوی قرار می‌دهد و او را تبدیل به پیروی‌کننده‌ای برای مهدی، احمد می‌کند، و در این صورت منطقی‌تر خواهد بود که صاحب پرچم هدایت، یمانی نباشد بلکه خود مهدی اول احمد باشد، که این نیز به‌نوبه‌ی خود پناه بر خدا- ردی صریح بر فرمایش امام باقر (علیه السلام) محسوب می‌شود.

بنابراین رد این ادعا که شخصیت یمانی و مهدی اول یکی است از هر دو سو باطل می‌شود؛ و به این ترتیب حقیقت روشن و غیر قابل انکار زیر برجسته می‌شود: «مهدی اول، احمد = یمانی».

از آنجا که در مباحث پیشین برای ما روشن شد مهدی اول همان قائم آل محمد است که همراه با حرکت سفیانی ظاهر می‌شود و با او می‌جنگد، بلکه اساساً پیش از او ظاهر می‌شود؛ و اکنون که برای ما روشن شد یمانی همان مهدی اول است، در نتیجه روشن می‌شود «مهدی اول همان قائم آل محمد» است؛ و به این ترتیب ما راز وجود دو توصیف «قائم» و «یمانی» را

۱. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «ما اهل بیت پرچمی داریم که هرکس از آن جلو بزند [از دین] خارج شده، و هرکس از آن عقب بماند هلاک می‌شود، و هرکس از آن پیروی کند ملحق شده است.» کمال الدین و تمام النعمه: ص ۶۵۴.

در روایتی که امام باقر (علیه السلام) در آن درباره شخصیتی محمدی صحبت کرده متوجه می‌شویم که با ظهورش فرج شیعیان آل محمد (علیهم السلام) حاصل می‌شود.

برای روشن تر شدن موضوع اضافه می‌کنم:

چهارم: خود روایت یمانی ثابت می‌کند یمانی همان قائم است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«حرام شدن فروش سلاح به مخالفین مسئله‌ای است که آل محمد (صلوات الله علیهم) آن را بیان کرده‌اند، و این که این حرمت در زمان ظهور قائم آنان (علیهم السلام) خواهد بود، و به این ترتیب این قید "حرمت فروش سلاح" در روایت یمانی برای کسانی که سخنان آن‌ها (علیهم السلام) را درک می‌کنند بیانگر این نکته است که یمانی همان قائم است؛ زیرا آل محمد (صلوات الله علیهم) در احادیث خود حرمت فروش سلاح را تنها به زمانی محدود کرده‌اند که مقارن با خروج قائم است، و اکنون می‌فرماید "هنگامی که یمانی خروج کند فروش سلاح حرام می‌شود". بنابراین به وضوح روشن می‌شود یمانی همان قائم است.

پس امام (علیه السلام) در این سخن خود: "هنگامی که یمانی خروج کرد فروش سلاح بر مردم و بر هر مسلمانی حرام می‌شود" قصد دارد روشن سازد یمانی همان قائم است که فروش سلاح در زمان ظهورش و هنگام تصفیه و جداسازی حرام می‌شود. به علاوه در این روایت بیانی است که روشن می‌کند یمانی همان قائم، و حجتی از حجت‌های الهی است، همان‌طور که پیش‌تر بیان شد.^۱

برخی از روایاتی که نشان می‌دهند حرمت فروش سلاح فقط هنگام ظهور قائم و در زمان جداسازی و جنگ میان او و دشمنانش خواهد بود تقدیم می‌شود:

۱. در کتاب متشابهات: ج ۴ سوال ۱۴۴ بیان کرده است.

از هند سراج نقل شده است، گفت: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: خداوند شما را نیکو گرداند؛ من پیش‌تر برای شامی‌ها سلاح می‌بردم و به آن‌ها می‌فروختم، اما هنگامی که خداوند مرا با این امر آشنا کرد از این کار نادم شدم و با خود گفتم: دیگر برای دشمنان خدا سلاح نمی‌برم. حضرت فرمود: «برایشان ببر، چون خداوند به وسیله آن‌ها دشمن ما و دشمن شما یعنی رومیان را دفع می‌کند؛ و به آن‌ها بفروشد. اما هنگامی که میان ما جنگ درگرفت برایشان نبر، زیرا کسی که برای دشمنان ما سلاح ببرد آن‌ها را علیه ما یاری می‌دهد و در نتیجه مشرک است.»^۱

از ابوبکر حضرمی نقل شده است، گفت: خدمت امام صادق (علیه السلام) وارد شدیم. حکم سراج از حضرت سؤال کرد: نظرتان درباره‌ی کسی که زین و ادواتش را به شام می‌برد چیست؟ حضرت فرمود: «اشکال ندارد. شما امروز به منزله اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در صلح هستید. هنگامی که درگیری [میان حق و باطل] پیش بیاید بردن زین و سلاح برای آنان برای شما حرام می‌شود.» پایان.

پنجم: همچنین آنچه اتحاد و یکی بودن شخصیت یمانی و قائم را تأیید می‌کند روایاتی هستند که علائم حتمی ظهور امام مهدی (علیه السلام) را برای مردم تعیین می‌کنند. با بررسی این روایات می‌بینیم برخی از آنها «قائم» را در شمار علائم ذکر می‌کنند همان‌طور که در بخش‌های قبلی برخی از این روایات را بیان کردیم. و برخی دیگر «یمانی» را به جای قائم ذکر می‌کنند. اگر شخصیت آنها یکی نبود ذکر هریک از آن‌ها به تنهایی توجیهی نداشت و نظریه متعدد بودن آنها پیامدهایی دارد که نیازمند وجود چند صاحب پرچم هدایت است، که این با متن روایاتی که شناخته‌ایم باطل است. نمونه‌هایی از روایات مربوط به حتمیات:

از عمر بن حنظله، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «پنج نشانه از علامت‌های قبل

از قیام قائم است: صبحه، سفیانی، خسف بیداء، خروج یمانی، و قتل نفس زکیه.^۱

از محمد بن علی حلبی نقل شده است، گفت: شنیدم اباعبدالله (علیه السلام) می فرمود: «اختلاف بنی عباس حتمی است، نداء حتمی است، و خروج قائم حتمی است...»^۲

به علاوه یمانی و قائم به شمشیر هر دو با امام مهدی (علیه السلام) در ارتباط هستند، زیرا از یک سو او وصی و نخستین مقریین و مؤمنان به ایشان است. همان طور که او به امر ایشان قائم و صاحب پرچم هدایت است. و از سوی دیگر او یمانی اش است و کسی است که او را به سوی مردم می فرستد تا فرایند زمینه سازی برای برپایی دولت عدل الهی را آغاز کند.

با این توضیحات به وضوح روشن می شود «مهدی اول = قائم آل محمد = یمانی موعود» و او همان مهدی، احمد، وصی امام مهدی (علیه السلام) و فرستاده اش به سوی مردم است.

* * *

۱. غیبت طوسی: ص ۴۳۶ ح ۴۲۷.

۲. کافی: ج ۱ ص ۳۱۰ ح ۴۸۴.

چه کسی با استدلال می‌آید؟

بعد از آن که فهمیدیم در عصر ظهور دو نفر از آل محمد وجود دارند که هر دو خلیفه الهی و حجتی از حجت‌های خداوند در زمینش هستند، و هر کدام از آن‌ها با عناوین «قائم، صاحب‌الامر و مهدی» توصیف شده‌اند، و این که آن دو نفر عبارت‌اند از امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام)، و پسرش مهدی اول احمد، سؤال می‌شود: کدام یک از این دو نفر برای اثبات حق خود برای مردم استدلال می‌آورد؟

تصور می‌کنم پاسخ این پرسش واضح شده است؛ زیرا دانستیم هنگامی که خداوند اجازه برپایی دولت عدل و سرآغاز پایان دادن به ظلم و ظالمین را صادر کند نخستین کسی که نزد مردم می‌آید همان قائمی است که اسمش پنهان است، و او صاحب شمشیر و یمانی موعود، احمد است؛ و از آنجا که او نخستین کسی است که می‌آید و او خلیفه‌ای از خلفای خدا و یکی از اوصیاست، و از آنجا که تمام مردم مأمور به یاری او هستند و بر آنها حرام است هنگام برافراشتن پرچمش از او روی گردان شوند، بنابراین آنها به تحقیق و بررسی دعوت او برای تصدیق و یاری‌اش نیازمندند، و در نتیجه او کسی است که برای اثبات حق خود برای مردم استدلال می‌کند.

اما امام مهدی (علیه السلام) نیازی به آن ندارد؛ زیرا پس از او می‌آید و پس از آن که وصی و فرستاده‌اش برای او زمینه‌سازی می‌کند، شناخته شدن او در آن زمان از طریق وصی و یمانی‌اش صورت می‌گیرد، و در این صورت مردم باید او را تصدیق کنند؛ زیرا همان‌طور که پیش‌تر گفته شد- او یکی از اوصیای محمد (صلی الله علیه و آله) است.

شناخت یمانی و مهدی اول و مرد مشرقی که پرچم‌های فتح زمینه‌ساز برای امام مهدی را رهبری می‌کند برای شناختن امام کافی است، و این نکته‌ای است که آل محمد (علیهم السلام) در روایاتشان بر آن تأکید کرده‌اند. امیرالمؤمنین در روایتی طولانی که [این موارد را] بیان کرده است: در آن وضعیت کسانی که در آخر الزمان ادعای تشیع می‌کنند، و تفرقه و اختلافشان،

و تکفیر بعضی از آن‌ها توسط بعضی دیگر، و آب دهان انداختن بعضی به صورت بعضی دیگر، و انتظارشان برای فتح از غیر از جهتش، و پیوستن بسیاری از آن‌ها زیر پرچم سفیانی را بیان کرده است، می‌فرماید: «و بدانید اگر از طلوع‌کننده مشرق پیروی کنید او شما را به راه‌های روشن رسول ﷺ می‌برد و شما را از کوری و کری و گنگی شفا خواهد داد و شما را از رنج آنچه طلب می‌کردید و خود را به زحمت می‌انداختید آسوده خواهد کرد و بار سنگین را از گردن خود به پایین خواهید انداخت. خداوند کسی را از رحمت خود دور نمی‌سازد، مگر آن‌که سر باز زند و ستم کند و به بیراهه برود و چیزی را که متعلق به او نیست تصرف کند: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و آنان که ستم کردند به‌زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت).»^۱

«و شما را از رنج آنچه طلب می‌کردید آسوده خواهد کرد» یعنی شناخت طلوع‌کننده مشرق شما را از زحمت جست‌وجوی امامتان و شناخت او بی‌نیاز می‌کند؛ زیرا هدف شما با شناخت طلوع‌کننده مشرق تحقق می‌یابد، و با توجه به مباحث تقدیم‌شده هویت او همچون خورشید در میانه روز روشن شده است.

همان‌طور که روایت یمانی نیز برای اثبات این حقیقت کافی است؛ زیرا شناختن مردی که آل محمد به برخاستن به‌سوی او برای یاری‌اش فرمان داده و روی‌گردانی از او را حرام کرده‌اند (که همان‌طور که گفتیم نشان می‌دهد او خلیفه‌ای الهی است) قطعاً در تحقق رسیدن به امام مهدی (علیه السلام) و شناختش کافی است.

بنابراین این سخن که او (یعنی یمانی) کسی است که با استدلال به‌سوی مردم می‌آید موضوعی در نهایت وضوح و روشنی است.

چرا به مهدی احمد با عنوان «خلیفه» و «یمانی» بشارت داده شده است؟

بررسی روایاتی که درباره مهدی اول «احمد» سخن می‌گویند و ما برخی از آن‌ها را در فصل‌های قبل بررسی کردیم، ما را به دو دسته اصلی از روایات آگاه می‌سازد:

- اول، روایاتی که بیان می‌کنند او خلیفه‌ای از خلفای خدا در زمینش، و حجتی از حجت‌های خدا و یکی از اوصیاست؛ و این که او جانشین امام مهدی و از جمله میعاد است، و امثال آن؛

- دوم، روایاتی که بیان می‌کنند او یمانی موعود و همان صاحب امری است که با شمشیر قیام می‌کند، و نامش مخفی است، و امثال آن.

اگر ما بر دو توصیف «خلیفه» و «یمانی» تمرکز کنیم و درباره دلیل این دو نام‌گذاری سؤال کنیم، چه پاسخی می‌توانیم بدهیم؟

از فضیل بن یسار نقل شده است، گفت: از امام صادق شنیدم می‌فرمود: «وقتی قائم ما قیام کند با جهل مردم روبه‌رو می‌شود؛ جهلی شدیدتر از آنچه رسول خدا ﷺ از جاهلان جاهلیت با آن روبه‌رو شد.» به ایشان عرض کردند: این چگونه خواهد بود؟ فرمود: «وقتی رسول خدا ﷺ مبعوث شد مردم سنگ و صخره و پیکره‌ها و چوب‌های تراشیده را پرستش می‌کردند؛ اما وقتی قائم ﷺ قیام کند مردم می‌آیند درحالی که همه‌شان قرآن را علیه او تأویل، و با کتاب خدا علیه او استدلال می‌کنند.» سپس فرمود: «و به خدا سوگند عدالت ایشان به درون خانه‌های آنان راه می‌یابد همان‌طور که گرما و سرما وارد می‌شود.»^۱

بنابراین میان سرآغاز دعوت رسول خدا ﷺ و ابتدای دعوت فرزندش قائم ﷺ شباهتی وجود دارد؛ و هر دو در دوران جاهلیت مبعوث می‌شوند، و روایت به‌وضوح بیان می‌کند

جاهلیت دوم شدیدتر از اولی است.

اگر به بعثت رسول خدا (ص) در میان قوم‌های منتظرش بازگردیم متوجه می‌شویم ایشان (علیهم السلام) در متونی که در دسترسشان بود با دو توصیف یاد شده است: او حجتی از حجت‌های خداست، و این که او یمانی است.

بشارت به رسول خدا (ص) با این توصیف که او خلیفه و حجت الهی است که اسمش در متونی که منتظران آن زمان به آن معتقد بودند ذکر شده است مطلبی است که توسط امام رضا (علیه السلام) در مناظره‌اش با جاثلیق نصارا در زمان خودش روشن شده است و قسمتی از این مناظره تقدیم حضور می‌شود: «... جاثلیق گفت: او یعنی رسول الله (ص) را توصیف کن. حضرت (علیه السلام) فرمود: «چیزی از خود نمی‌گویم، جز آنچه خداوند توصیف نموده است؛ او صاحب ناقة و عصا و کساء است: ﴿النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۱ (آن پیامبر اُمّی که او را در تورات و انجیلی که نزدشان است می‌یابند، به نیکی فرمانشان می‌دهد و از ناشایست بازشان می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آن‌ها حلال می‌کند و ناپاک را حرام و بار گرانشان را از دوششان برمی‌دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید)، و به راه برتر و شیوه عادلانه‌تر و راه استوارتر رهنمون می‌شود. ای جاثلیق! تو را به حق عیسی - که روح خدا و کلمه او بود- آیا در انجیل این توصیفات را برای این پیامبر ندیده‌ای؟» جاثلیق زمانی طولانی سرش را پایین انداخت و دانست اگر انکار کند کافر می‌شود. سپس گفت: آری؛ این صفات در انجیل هست و عیسی نام این پیامبر را آورده و آنچه در انجیل بیان شده، صحیح است و اقرار می‌کنم آنچه در آن است صفت محمد است. امام فرمود: «سفر دوم را برایم بیاور که در آنجا نام آن پیامبر و وصی‌اش و نام دخترش فاطمه و فرزندان حسن و حسین را به تو یادآور شوم.»

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۴۷

وقتی جاثلیق و رأس الجالوت مشاهده کردند حضرت رضا از آن‌ها به کتاب‌هایشان عالم‌تر است گفتند: به خدا سوگند او چیزهایی بر ما عرضه کرد که نمی‌توانیم به آن‌ها پاسخی بدهیم مگر با انکار کردن انجیل و تورات و زبور؛ موسی و عیسی همه به او بشارت داده‌اند ولی ما نمی‌توانیم به صحت آن اقرار کنیم که این محمد، همان محمد است؛ ما نمی‌توانیم این‌گونه اقرار کنیم و شک داریم که او، همان محمد شماست.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «با شک و تردید بر من احتجاج کردید. آیا خداوند قبل یا بعد از خلقت آدم تا امروز پیامبری را مبعوث کرده است که نامش محمد بوده باشد؟ و آیا در کتاب‌هایی که خداوند بر تمام پیامبرانش نازل فرموده است، غیر از این محمد، محمد دیگری دیده‌اید؟ پس آن‌ها در پاسخ در ماندند...»^۱

این اثباتی اساسی برای نبوت محمد صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل است که امام رضا علیه السلام در استدلال برای آنها از آن استفاده کرد.

توصیف دیگری نیز در متون آنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است، اما این بار نه با اسمش بلکه با توصیف «یمانی». برای توضیح برخی از این توصیفات و مشخص کردن معنای آن‌ها سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«حقوق - اصحاب سوم: (۱) دعای حَبَقُوقِ نَبِیِّ بر شُجُونُوت. ۲ ای پروردگار! چون خبر تو را شنیدم، ترسان شدم. پروردگار! عمل خویش را در میان سال‌ها زنده کن! آن را در میان سال‌ها معروف ساز، و در حین غضب، رحمت را بیاد آر. ۳ خدا از تیمان آمد و قَدَّوس از کوه فاران، سِلاه. جلال و بزرگی او آسمان‌ها را پوشاند و زمین از تسیحش آکنده شد. ۴ تَلَّالُؤْ او چون نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید، و ستر قَوْتُ او در آنجا بود. ۵ پیش‌روی وی وبا می‌رفت و آتش تب از پاهایش خارج می‌شد).

معنی «خدا از تیمان آمد»، یعنی خداوند از یمن آمد؛ و «قَدَّوس از کوه فاران»

یعنی قدّوس از مکه آمد؛ و خداوند بالاتر از این است که به آمدن از آسمان توصیف شود چه برسد به زمین! به این دلیل که لازمهٔ رفت و آمد، حرکت است، و در نتیجه باعث حدوث و به دنبال آن نفی الوهیت مطلق می‌شود؛ پس نمی‌توان این طور به حساب آورد که آن کسی که از تیمان یا یمن می‌آید خداوند سبحان و متعال است، یا آن که از فاران می‌آید قدوس سبحان و متعال است؛ و این علاوه بر توصیفات دیگری مثل داشتن دست است؛ خداوند بسی برتر و والاتر از چنین نسبت‌هایی است. (تالّو) او چون نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید، و ستر قوّت او در آنجا بود. ۵ پیش‌روی وی وبا می‌رفت و آتش تب از پاهایش خارج می‌شد).

بلکه آن کسی که می‌آید بندهٔ خدا محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) پس از او هستند؛ از این جهت که آن‌ها از مکه‌اند؛ و محمد و آل محمد (علیهم السلام) نیز یمانی‌اند.

بنابراین آمدن محمد (صلی الله علیه و آله) همان آمدن خداوند است؛ به این خاطر که محمد همان الله در خلق است؛ و محمد ظهور خدا در فاران است، همان طور که قبلاً این موضوع را در بیشتر از یک موضع بیان کرده‌ام؛ این که تیمان به معنای یمن است در انجیل بر زبان عیسی (صلی الله علیه و آله) نیز آمده است؛ آنجا که او پادشاه یمن را پادشاه «تیمن» یا «تیمان» توصیف کرده است:

انجیل متی، اصحاح ۱۲: (مَلِکَةُ تِیْمَن در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد راند؛ زیرا که از نقاط دوردست زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجاست).

انجیل لوقا، اصحاح ۱۱: (مَلِکَةُ تِیْمَن در روز داوری با مردم این فرقه برخواید خاست و بر ایشان حکم خواهد کرد؛ زیرا از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود). «پایان».

این که آمدن محمد به مثابه آمدن خداست در دعای شریف سمات نیز ذکر شده است؛ زیرا آل محمد چنین بر شمرده‌اند که عیسی تجلی طلوع خدا، و محمد تجلی ظهور خداست.

به این ترتیب مشخص می‌شود رسول خدا ﷺ برای منتظران در جاهلیت نخستین یک بار به نامش و بار دیگر با توصیف یمانی ذکر شده است. به همین ترتیب پسر او مهدی اول «احمد» و قائمی که در جاهلیت دوم برای مردم استدلال می‌کند نیز یک بار با نام خودش و بار دیگر با توصیف یمانی ذکر شده است، و ما در مباحث قبلی برخی از روایاتی را که این نکته را روشن ساخته‌اند شناختیم.

عطف به آنچه پیش‌تر تقدیم شد سید احمد الحسن رحمته‌الله می‌فرماید:

«مسأله یمانی جدید نیست، بلکه محمد رحمته‌الله نیز در میان اهل کتاب شناخته‌شده و به‌عنوان یمانی بشارت داده شده است. به همین دلیل یهودیان سرزمین موعود را که برایشان بسیار مهم بود ترک کردند و بسیاری از آنها در اراضی یمن مستقر شدند؛ یعنی در سرزمینی که از نظر تاریخی یمن نامیده می‌شود، نه فقط در زمان حال؛ و مدینه نیز جزو یمن به حساب می‌آید. یهودیان هنوز هم در یمن ساکن هستند؛ زیرا به آنها نیز یمانی را بشارت داده‌اند و آنها منتظرش هستند؛ یعنی منتظر محمد رحمته‌الله و یمانی از نسل او هستند، دقیقاً همانند بشارت درباره‌ی احمد که این بشارت می‌تواند در زمان‌های مختلف بر چندین مصداق منطبق شود.

پس یمانی اول "محمد" است که در یمن یعنی در مکه که بخشی از یمن به شمار می‌رود برانگیخته شده است؛ و یمانی دوم - که از نسل یمانی اول است - در مشرق در مسیر بازگشت حرکت ابراهیمی به موطن اصلی خود یعنی عراق - برانگیخته می‌شود. به همین دلیل است که بیشتر قبور ائمه در عراق قرار دارد، با وجود این که آنها در عراق متولد نشده‌اند. این اراده‌ی خداوند است تا بازگشت دین ابراهیمی به عراق با یمانی موعود در دیانت‌های سه‌گانه ابراهیمی ثابت شود. بنابراین یهودیان به‌وضوح به یمانی بشارت داده شده‌اند، و مسیحیان نیز به یمانی بشارت داده شده‌اند، زیرا آنها به عهد قدیم تورات اعتراف دارند. مسلمانان سنی و شیعه نیز به یمانی بشارت داده شده‌اند.

پس یمانی شخصیتی نیست که فقط در روایت امام باقر (علیه السلام) آمده باشد.»^۱ پایان.

۱. پاسخ ایشان به سؤالی که به صورت مستقیم از ایشان پرسیدم.

چگونه مردم خلیفه خدا را می شناسند؟

می دانیم جایگاه خلیفه خدا به قدری حساس و مهم است که دین را در خود خلاصه می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «... اصل دین یک مرد است و آن مرد همان یقین است و همان ایمان است و او امام امت خویش و امام اهل زمانش است. کسی که آن امام را بشناسد خدا را شناخته و کسی که او را انکار کند خدا و دینش را انکار کرده است و هرکه به او جاهل باشد به خدا و دین و حدود و شرایع او جاهل است و غیر از امام کسی آن ها را نمی شناسد. این چنین جاری شد که شناخت "این مردان" همان دین خداست.»^۱

اگر «دین خدا = خلیفه خدا» پس قانون شناخت او نیز در نهایت اهمیت قرار دارد؛ زیرا ناآگاهی از خلیفه و از دست دادن او به معنای از دست دادن تمام دین خداست.

به علاوه این قانونی که مدّ نظر است - صرف نظر از این که چه کسی آن را وضع کرده است - باید از همان نخستین لحظه ای که خلیفه مبعوث می شود و برای مردم حجت می آورد در او فراهم باشد؛ زیرا تأخیر او در این امر - حتی برای یک لحظه - به معنای عاری بودن خلیفه از دلیل است تا حقانیتش را با آن اثبات کند، و در این صورت به افرادی که در آن دوره می میرند یا از تصدیق او در آن دوران سر باز می زنند عذر و بهانه ای علیه خداوند می دهد، که هر دو قطعاً باطل هستند.

در اینجا دو تصویر وجود دارد:

اول: خلیفه خدا با قانونی که خداوند از نخستین خلیفه بر روی این زمین تا آخرین خلفایش در زمینش اختصاص داده است شناخته می شود، و با وجود این قانون حجت بالغه از آن خداست و هیچ کدام از مردم هرگز حجتی علیه خداوند ندارد. این قانونی است که آیات محکم و روایات بسیار آن را توضیح داده اند.

۱. مختصر بصائر الدرجات: ص ۸۰.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در بیانات خود می‌فرماید:

«حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خدا در زمینش در هر زمان وضع شود؛ و این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است وضع شده باشد. پس این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های آسمانی بعد از روز اول ایجاد شده باشد، چراکه مکلفین از همان روز اول وجود داشته‌اند، و دست‌کم همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به‌عنوان یک شخص مکلف وجود داشته، و مکلف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت او [مکلف] از پیروی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چراکه قادر نبوده است تا [بین او و مدعی باطل] تمایز قائل شود و برایش قانونی الهی که از سوی خداوند سبحان و متعال تعیین شده باشد جهت شناخت این خلیفه وجود نداشته است!

آنچه همه درباره پیشینه روز اولی که خداوند خلیفه و جانشین خود را در زمینش قرار داد اتفاق نظر دارند این است که:

۱. خداوند در حضور فرشتگان (علیهم السلام) و ابلیس به این که آدم خلیفه و جانشین او در زمینش است تصریح نمود؛

۲. پس از این که خداوند آدم (علیه السلام) را آفرید همه نام‌ها را به او آموخت؛

۳. سپس خداوند به همه کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس- دستور داد به آدم سجده کنند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، گفتند آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، حال

آن که ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟! گفت: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید)، ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ (و تمام نام‌ها را به آدم پیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این‌ها خبر دهید)، ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲ (پس چون آفرینش او را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم در برابر او به سجده بیفتید)، ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^۳ (و آن‌گاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت. آیا او و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آن‌که آن‌ها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگران‌اند).

این امور سه‌گانه همان قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت بر مردم و جانشین خداوند در زمینش است؛ و این امور سه‌گانه قانون و سنتی است که خداوند سبحان و متعال برای شناخت خلیفه و جانشین خود از همان روز اول قرار داده است، و این سنت الهی تا پایان دنیا و بر پا شدن ساعت ادامه خواهد داشت.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾؛ (این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت)، ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (این سنت خداوند است

۱. بقره: ۳۰ و ۳۱

۲. حجر: ۲۹.

۳. کهف: ۵۰.

۴. احزاب: ۶۲.

که از پیش چنین بوده است، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).^۱

آل محمد (ع) نیز این قانون الهی را با روایات بسیاری روشن فرموده‌اند که نمونه‌هایی از آن تقدیم حضور می‌گردد:

نص یا وصیت:

نوح (ع) برای قوم خود با نصی استدلال کرد که پیامبر خدا آدم (ع) او را در آن یاد کرده بود. امام رضا (ع) درباره آن فرموده است: «... و آدم به هبة الله وصیت کرده بود تا در اولین روز هر سال، عهد و میثاق این وصیت را از مردم بستاند و آن روز برایشان عیدی باشد تا بر بعثت نوح -هنگامی که مبعوث می‌شود- هم پیمان باشند. در وصیت هر نبی به همین صورت بود تا این که خداوند تبارک و تعالی محمد را مبعوث فرمود...»^۲

ابراهیم و موسی و عیسی (ع) نیز به همین ترتیب بودند. امام صادق (ع) در حدیثی درباره وصیت فرموده است: «... و نوح به سام وصیت کرد ... و عمران آن را به ابراهیم خلیل (ع) سپرد، و ابراهیم به پسرش اسماعیل وصیت کرد، و اسماعیل به اسحاق وصیت کرد، و اسحاق به یعقوب، و یعقوب به یوسف وصیت کرد ... و شعیب آن را به موسی بن عمران (ع) سپرد، و موسی به یوشع بن نون وصیت کرد ... و زکریا آن را به عیسی بن مریم (ع) سپرد، و عیسی به شمعون بن حنون صفا وصیت کرد...»^۳ و به همین ترتیب تا به رسول خدا محمد (ص) رسید.

از جمله مطالبی که خداوند به موسی (ع) شناساند مطلبی است که در حدیث قدسی زیر روشن می‌فرماید: «... ای موسی! همچون یک دوست مهربان تو را به فرزند مریم بتول سفارش می‌کنم؛ به عیسایی سفارش می‌کنم که الاغ، آینه، زیتون و محراب دارد. پس از او،

۱. سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۱۵.

۳. امالی صدوق: ص ۲۴۲.

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۵۵

تو را به صاحب پاک و طاهر شتر قرمز سفارش می‌کنم. حکایت او در کتاب تو این است که او مؤمنی است که بر همه کتاب‌های آسمانی برتری خواهد یافت و این که او رکوع‌کننده و سجده‌کننده، مشتاق به من و ترسان از من است. برادرانش مسکینان هستند، و یارانش قومی دیگر هستند....»^۱

و به همین ترتیب عیسی (علیه السلام) مردم را به وجود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بشارت داد و به اسمش تصریح فرمود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۲ (و آن هنگام که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ تصدیق‌کننده آنچه پیش از من از تورات است و بشارت‌دهنده به رسولی که پس از من می‌آید [و] اسمش احمد است...).

و از ابو عبد الله امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «... پس زمانی که خداوند عزوجل مسیح (علیه السلام) را مبعوث فرمود، مسیح به آنان فرمود: پس از من پیامبری خواهد آمد که اسمش احمد از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) است. او با تصدیق من و تصدیق شما می‌آید، با عذر من و عذر شما...»^۳

علم:

ابراهیم (علیه السلام) با علم شناخته شد: ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾^۴ (ای پدر من، به‌راستی دانشی به من رسیده است که به تو نرسیده؛ پس مرا پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم).

۱. کافی: ج ۸ ص ۶۳ ح ۸.

۲. صف: ۶.

۳. کافی: ج ۱ ص ۴۳۴ ح ۳.

۴. مریم: ۴۳.

و موسی (علیه السلام): ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ (و چون به کمال رسید و رشد یافت، به او حکمت و دانش دادیم؛ و ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم).

و عیسی (علیه السلام): ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ﴾^۲ (و هنگامی که عیسی با دلایل روشن آمد، گفت: من برای شما حکمت آورده ام و برای روشن کردن بخشی از آنچه درباره اش اختلاف دارید؛ پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید).

و محمد (صلی الله علیه و آله): ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۳ (او کسی است که در میان اُمی ها فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات خود را بر آنها تلاوت کند و آنها را پاکیزه سازد و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

[حاکمیت الله:]

درباره اطاعت از خلیفه خدا و دعوت او به حاکمیت خدا (بند سوم قانون الهی)، همه کتاب های آسمانی مملو از این قانون هستند.

این قانون الهی همان قانونی است که ائمه هدایت (علیهم السلام) به آن اشاره فرموده اند هنگامی که درباره راه شناخت آن ها پرسیده شد؛ نمونه ای از این اشاره ها:

از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل کرده اند، گفت: از حضرت پرسیده شد: امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: «با وصیت ظاهری و فضیلت و برتری. هیچ کس نمی تواند به دهان یا شکم یا فرج امام طعنه بزند، و گفته شود او دروغ گوشت و اموال

۱. قصص: ۱۴.

۲. زخرف: ۶۳.

۳. جمعه: ۲.

مردم را می‌خورد، و نظایر این‌ها.»^۱

از عبدالاعلی روایت شده است، گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: کسی که این امر را غصب کرده و آن را ادعا می‌کند چه دلیلی علیه اوست؟ فرمود: «از او درباره‌ی حلال و حرام پرسیده می‌شود.» گفت: سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل است که در هیچ‌کس جمع نمی‌شود مگر این که صاحب الامر باشد؛ این که شایسته‌ترین فرد به [امام] پیش از خود باشد، سلاح نزدش باشد، و صاحب وصیت آشکار باشد؛ یعنی اگر وارد شهر شوی و درباره‌ی آن از کوچک و بزرگ بپرسی فلانی به چه کسی وصیت کرد، می‌گویند به فلانی فرزند فلانی.»^۲

از حارث بن مغیره نصری روایت شده است: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با سکینه و وقار.» عرض کردم: و با چه ابزاری؟ فرمود: «او را با حلال و حرام می‌شناسی، و این که مردم به او نیازمندند و او به احدی نیازمند نیست، و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اوست.» گفتم: آیا او وصی فرزند وصی خواهد بود؟ فرمود: «جز این نخواهد بود که او وصی و فرزند وصی است.»^۳

از ابو جارود روایت شده است: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی امام قائم از اهل بیت علیهم السلام برود حجت پس از او با چه چیزی شناخته می‌شوند؟ فرمود: «با هدایت و خاموشی، و اقرار آل محمد علیهم السلام به فضل او، و چیزی نیست که پرسیده شود مگر این که آن را پاسخ دهد.»^۴

از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «آیا گمان می‌کنید وصیت‌کننده ما به هر کس بخواهد وصیت می‌کند؟! نه؛ به خدا چنین نیست. بلکه امر امامت، عهد و فرمانی است از سوی خدا و فرستاده اش صلی الله علیه و آله برای شخصی پس از شخصی دیگر، تا امر به صاحبش برسد.»^۵

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۸۴ ح ۳.

۲. کافی: ج ۱ ص ۲۸۴ ح ۲.

۳. غیبت نعمانی: ص ۲۴۲.

۴. غیبت نعمانی: ص ۲۴۲.

۵. کافی: ج ۱ ص ۲۷۸ ح ۲.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «هیچ‌یک از این امت با آل محمد (ع) قیاس نمی‌شوند، و آنان که همواره از نعمت وجود ایشان بهره‌مند بوده‌اند هرگز با آنان برابر نیستند. آن‌ها اساس دین و ستون‌های یقین هستند. غلوکنندگان در دین، برای نجات از هلاکت به ایشان باز می‌گردند و عقب‌ماندگان - که شأن و منزلت ایشان را تنزل داده‌اند - برای نجات از گمراهی به آن‌ها ملحق می‌شوند. حق ولایت، مخصوص ایشان است و وصایت و وراثت تنها در آن‌هاست.»^۱

و روایات بسیار دیگر.

سخنان برخی از بزرگان علمای شیعه درباره شناخت امام از آل محمد (ع) تقدیم حضور می‌گردد:

شیخ طوسی (رحمته الله) گفته است:

«... زیرا امامت امام دانسته نمی‌شود مگر این‌که پیامبر به او نص (تصریح) کند. پس اگر پیامبر به او تصریح کند یا خودش ادعای امامت کند ممکن است خداوند متعال به دست او معجزه‌ای آشکار کند، همان‌طور که درباره صاحب‌الزمان هنگامی که ظهور کند چنین می‌گوییم. پس نص پیامبر اصل و اساس خواهد بود...»^۲

همچنین پس از بیان تفاوت نبی و امام و صالح گفته است:

«... بر این اساس لازم نیست خداوند به دست هر امامی معجزه‌ای ظاهر سازد؛ زیرا ممکن است امامت او با نص یا راه دیگری شناخته شود؛ و هرگاه فرض بگیریم راهی جز معجزه برای شناخت امامت او نیست، در این صورت واجب است آن معجزه به دست او ظاهر شود، و در این صورت حُکمش همچون نبی خواهد بود...»^۳

شیخ مفید (رحمته الله) گفته است:

۱. نهج البلاغة، و به نقل از آن بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۱۷.

۲. الاقتصاد: ص ۱۹۴.

۳. منبع قبل: ص ۱۶۰.

«فصل: و اما سؤال آنها که از کجا معلوم می‌شود نص در انتخاب اولویت دارد؟ پاسخ: این چنین است؛ زیرا از شرایط امام آن است که او نزد خدا فاضل‌ترین، داناترین، شجاع‌ترین، و صالح‌ترین باشد، و این‌ها ویژگی‌هایی است که صاحبش به‌طور مشخص با عقل یا حدس شناخته نمی‌شود. بنابراین ثابت می‌شود راهی به‌سوی او جز با نص از دانای به اسرار، و تعیین توسط او وجود ندارد. همچنین امام باید همانند عصمت پیامبر ﷺ - معصوم باشد و راهی برای دانستن عصمت نیست مگر توسط تصریح از راست‌گوی الهی، یا معجزه‌ای که خارق عادت است.»^۱

وی همچنین گفته است:

«... اما نشانه‌ی مذهب امامت و توصیف گروهی از شیعیان به امامیه این است که به وجوب امامت و وجود آن در هر زمان اعتقاد دارند، و نص صریح و عصمت و کمال را برای هر امامی ضروری می‌دانند....»^۲

علامه حلی رحمته الله گفته است:

«بحث پنجم: درباره‌ی نقل^۳ مذهب مخالف و ابطال آن: بدانید مردم بر این موضوع اتفاق نظر دارند که امام فقط به واسطه‌ی شایستگی برای امامت امام نمی‌شود، بلکه ناگزیر به امری تجدیدپذیر^۴ نیاز است ... به علاوه امت بر این نکته اتفاق نظر دارند که نص پیامبر ﷺ به شخصی به‌عنوان امام، راهی برای شناخت امامت اوست، و برای امام نیز همین‌طور است زمانی که به شخصی به‌خصوص به‌عنوان امام بعد از خود تصریح می‌کند. آن‌ها در این موضوع دچار اختلاف شده‌اند که آیا غیر از نص، راهی برای شناخت امام وجود دارد یا نه؟! امامیه گفته‌اند هیچ راهی جز نص -چه طبق کلام پیامبر ﷺ یا امامی که امامتش با

۱. المسائل العکبریة: ص ۵۲.

۲. اوائل المقالات: ص ۳۸.

۳. این‌طور آمده اما به نظر می‌رسد «نقد» صحیح‌تر باشد.

۴. امر متجدد.

نص مشخص شده است. یا ظهور معجزه به دست او نیست...»^۱

وی همچنین گفته است:

«امام حتماً باید منصوص و به امامتش تصریح شده باشد؛ زیرا عصمت از امور باطنی است که جز خداوند متعال کسی از آن آگاه نیست. پس لازم است توسط شخصی که عصمت وی توسط او دانسته می‌شود به او تصریح شود، یا معجزه‌ای به دست او آشکار شود که بر صدقش دلالت کند.»^۲

مقداد سیوری در توضیح گفته است:

«این اشاره‌ای به روش تعیین امام است؛ و اجماع بر این بوده که تصریح از طرف خدا و فرستاده‌اش و امام قبلی علت مستقلى در تعیین امام (علیه السلام) است، و اختلاف فقط در این بوده که آیا تعیین او با دلیلی غیر از نص امکان‌پذیر است یا نه؟! اصحاب ما امامیه به‌طور مطلق امامت را بدون نص منع کرده و گفته‌اند هیچ راهی جز نص وجود ندارد؛ چراکه ما بیان کردیم عصمت در امامت شرط است، و عصمت امری پنهانی است که هیچ‌کس جز خدا از آن اطلاع ندارد؛ بنابراین علم به آن، در هر فردی، فقط با اطلاع‌رسانی از طرف عالم به غیب به دست می‌آید، و به دو روش حاصل می‌شود: اول، معرفی او توسط معصومی مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) که عصمت و تعیین امام را به ما خبر می‌دهد؛ و دوم، ظهور معجزه به دست او که بر صدق ادعای امامت توسط او دلالت دارد...»^۳

مطالعه این سخنان از بزرگان علمای شیعه نشان از تأکید بسیار آنها بر استفاده از قانون خداوند برای شناخت جانشینان پاک و طاهرش دارد. ما تأکید بر نص و علم را به‌وضوح به‌عنوان یک اصل بنیادین مشاهده می‌کنیم، و آنچه غیر از این قانون است کافی نیست مگر این‌که به آن اصل پیوست شود، یا اساساً لزومی برای تحققش نیست، بلکه به اراده خداوند

۱. کتاب‌الآئین: ص ۴۲.

۲. باب حادی عشر: ص ۴۸.

۳. شرح باب حادی عشر: ص ۹۴ و ۹۵.

سبحان بازمی‌گردد و اگر خداوند بخواهد آن را آشکار می‌سازد.

در مقابل آن برخی از افراد عالم‌نما این روزها قانون دیگری را مطرح می‌کنند که می‌خواهند از طریق آن جانشینان خدا را بشناسند، که به شرح زیر است:

دوم: قانونی که خلیفه خدا با آن برای مردم استدلال می‌کند عبارت است از «دانستن تمام زبان‌ها، نداشتن سایه، اثر پای او در سنگ باقی می‌ماند، حیوانات وحشی او را نمی‌خورند، از بدو تولد ختنه شده است، از رحم مادر به حالت سجده به دنیا می‌آید، چشمش می‌خوابد ولی قلبش نمی‌خوابد و ...» و حتی جسارت عده‌ای به حدی رسیده که شناخت وی از طریق آزمایش DNA را واجب می‌دانند، همان‌طور که اخیراً از برخی شیعیان مراجع شنیده‌ایم.

آنها به چنین باورهایی اعتقاد دارند، و در عین حال خودشان پیش از دیگران- می‌دانند علمای عقاید شیعه در اعتقادات، کسب علم و یقین را شرط و ضروری دانستند؛ این که «عقیده» با آیه قرآنی قطعی الدلالة یا تواتر روایات برای آن تحقق می‌یابد، و برخی از آن‌ها دلیل عقلی قطعی و صریح را نیز اضافه کرده‌اند.

حال پرسش این است: کسی که از قانون خدا برای شناخت جانشینانش روی بگرداند و قانونی از خودش پیشنهاد دهد، آیا برای پیشنهاد خود با یکی از روش‌های سه‌گانه برای اثبات عقیدتی بودن مسئله، دلیلی اقامه کرده است؟ قطعاً خیر.

آیا آن‌ها به روایاتی با سند صحیح از نظر خودشان استناد کرده‌اند؟ چه برسد به اقامه تواتر درباره‌شان، و حتی اثبات عدم مخالفت آنها با ثقلین؟ قطعاً چنین نیست؛ و نهایت آنچه به‌عنوان دلیلی برای پیشنهادشان ادعا کرده‌اند روایات آحاد و شاذ هستند؛ که این یعنی:

• یا آن‌ها هیچ سند و اصلی ندارند.^۱

۱. همان‌طور که در حکایتی منسوب به امام رضا علیه السلام در ماجرای زینب کذاب آمده است، و برخی سعی کرده‌اند آن را به‌عنوان قانونی برای شناخت امام قلمداد کنند. متن آن چنین است: «در خراسان زنی به نام زینب بود که ادعا می‌کرد

• یا به نظر خودشان سند ضعیفی دارند.^۱

علوی، و از نسل فاطمه (علیها السلام) است و نسب خود را برای اهل خراسان به آن‌ها متصل می‌کرد. حضرت علی رضا (علیه السلام) این سخن را شنید. امام (علیه السلام) نسب او را صحیح نمی‌دانست و او را به حضور خواست و نسبش را رد کرد و فرمود او دروغ‌گوست. آن زن نادانی کرد و گفت: همان‌طور که نسب مرا رد کردی، من نیز نسب تو را رد می‌کنم. والی خراسان محلی داشت که حیوانات درنده را برای انتقام جویی از مجرمان در آنجا نگهداری می‌کردند و آن محل را «بركة السباع» می‌نامیدند. پس ایشان، این خانم را آورد و او را نزد والی برد و فرمود: این زن به علی و فاطمه (علیها السلام) دروغ می‌بندد، و از نسل آن‌ها نیست. اگر او واقعاً پاره تن علی و فاطمه باشد گوشتش بر درندگان حرام است. او را میان درندگان بیندازید. در صورتی که راست‌گو باشد درندگان با وی کاری ندارند و اگر دروغ‌گو باشد پاره‌پاره‌اش می‌کنند...» سپس حکایت ادامه می‌دهد که امام (علیه السلام) پایین رفت و درندگان به او نزدیک نشدند. سپس دستور داد آن زن را پایین بیندازند و او با اکراه پایین انداخته شد و درندگان او را دریدند. مراجعه کنید به: بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۶۱.

همین داستان «زینب کذاب» را مجلسی از «خراج راوندی» نقل کرده، اما این بار منسوب به امام هادی (علیه السلام) در زمان متوکل است. در آن آمده است: «... گفت: گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است. پس او را به میان درندگان بینداز، اگر از نسل فاطمه باشد به او آسیبی نمی‌رسد...» (بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۱۴۹).

برای رد برگرفتن اعتقاد از این قبیل داستان‌ها کافی است بدانند:

اول: این‌ها صرفاً حکایت‌هایی هستند که به آل محمد (علیهم السلام) نسبت داده شده‌اند و اصلاً سندی ندارند. پس چگونه بر اساس آن‌ها اعتقادی را پذیرفته‌اند، درحالی‌که این خلاف روش پذیرفتن عقاید است که تمام علمای شیعه بر آن تأکید دارند؟

دوم: این داستان‌ها به اهل بیت (علیهم السلام) توهین می‌کنند و آنان را مانند طاغوت‌هایی نشان می‌دهد که زنی را زنده به میان درندگان می‌اندازند تا تکه‌تکه‌اش کنند، و این مثله کردن است. آیا اعتقاد دارند ائمه هدایت (علیهم السلام) از گفتار جندشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) غافل بوده‌اند که فرموده است: «مثله کردن حرام است، حتی برای سگ‌ها»؟

سوم: طبق نسخه دوم این داستان، فرض شده که هیچ‌کدام از فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) (یعنی سادات) را درندگان نمی‌خورند، که این قطعاً باطل است و هیچ عاقلی به آن اعتقاد ندارد.

۱. همان‌طور که اندکی پیش درباره قضیه زینب کذاب دانستیم، و همچنین برخی برای اثبات شناخت امام با بعضی از صفات ذکر شده در روایاتی همانند روایت زیر استدلال کرده‌اند: احمد بن محمد بن سعید کوفی نقل کرده است، گفت: علی بن حسن بن فضال از پدرش و از ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «امام نشانه‌هایی دارد: او داناترین، حکیم‌ترین، پرهیزکارترین، صبورترین، شجاع‌ترین، بخشنده‌ترین و عابدترین مردم است. ختنه‌شده متولد می‌شود، و پاکیزه است، و پشت‌سرش را می‌بیند همان‌طور که پیش‌رویش را می‌بیند، سایه ندارد، و هنگامی که از شکم مادرش متولد می‌شود روی کف دست‌هایش می‌افتد و با صدای بلند شهادتین می‌گوید، محتلم نمی‌شود، چشمش می‌خوابد ولی قلبش نمی‌خوابد، مُحدَّث است، و زره رسول خدا به اندازه قامت اوست، بول و غائطش دیده

- یا با کتاب خدا و آنچه از سنت طاهرین ثابت شده است مخالف‌اند.^۱
- یا با روایات دیگری که خلاف آن را ثابت کرده‌اند در تعارض‌اند.^۲

نمی‌شود، چراکه خداوند عزوجل زمین را موکل کرده است تا آنچه را از او خارج می‌شود ببلعد و بویش خوشبوتر از مشک باشد....» الفقیه: ج ۴ ص ۴۱۸ ح ۵۹۱۴.

در این روایت:

اول: می‌دانیم عقیده از روایت آحاد گرفته نمی‌شود مگر این که علم شرط شده در عقاید از آن حاصل شود که همان‌طور که روشن شد از طریق تواتر به دست می‌آید.

دوم: روایت نشانه‌هایی برای امام ذکر می‌کند که تأیید آن برای همه مردم میسر نیست، مانند ولادت به صورت ختنه شده، و سجده و خواندن شهادتین هنگام بیرون آمدن از شکم مادرش، و نیز عدم خوابیدن قلبش. پس چگونه مردم می‌توانند او را بشناسند؟! و حتی بعضی از آن‌ها مخالف آنچه است که از ائمه هدایت ثابت شده است؛ چراکه امام باقر (ع) زره رسول خدا را پوشید و برایش گشاد بود. امام صادق (ع) به ابوبصیر فرموده است: «ای ابومحمد، پدرم زره رسول خدا را پوشید و گشاد بود.» بصائر الدرجات: ص ۲۰۹. حال آیا امامت ایشان به نظر معتقدان به روایت بالا منتفی است؟! و هرگز چنین نیست.

سوم: این که آل محمد (ع) معجزات و فضایی داشته باشند ما آن را انکار نمی‌کنیم، اما روی سخن ما درباره‌ی قانونی است که مردم به وسیله آن آنها را می‌شناسند و درباره‌ی چیز دیگری صحبت نمی‌کنیم.

در نتیجه این روایت شاذ و مخالف با آنچه است که از سیره آل محمد ثابت شده، و هیچ اعتقادی با آن ثابت نمی‌شود.

۱. همان‌طور که مخالفت روایت زینب کذاب با سیره رسول خدا (ص) برای ما روشن شد و نیز مخالفت ادعای برخی مبنی بر این که «امام با تأثیر جای پایش بر سنگ شناخته می‌شود»، با سیره ثابت شده اهل بیت (ع) مشخص شد، هیچ گزارشی وجود ندارد که نشان دهد آن‌ها (ع) برای جبران خراب شدن کف خانه‌های مردم به دلیل راه رفتن خود هزینه‌ای پرداخت کرده باشند، بلکه ثابت شده است اگر چنین اتفاقی رخ داده باشد به عنوان معجزه‌ای بوده که به اراده خداوند متعال اتفاق افتاده، همان‌طور که اثر پای امام رضا (ع) در شهر نیشابور هنگام سفر ایشان از مدینه به خراسان ثبت شده است. اما این به هیچ وجه امری ضروری و لازم برای امام نیست تا هرجا می‌رود حاصل شود و امامتش از روز اول از آن طریق شناخته شود، به آن صورتی که برخی از شیعه‌نماها می‌خواهند امام را با آن بشناسند!

۲. برخی از شیعه‌نماها می‌خواهند امام را از طریق علم او به همه زبان‌ها بشناسند، درحالی که روایاتی وجود دارند که خلاف این را تأیید می‌کنند؛ از جمله، از حبه‌بن جوین عرنی نقل شده است، گفت: شنیدم امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمود: «یوشع بن نون وصی موسی بن عمران بود و الواح موسی از زمرد سبز بود ... پیوسته گروهی پس از گروه دیگر آن را به ارث بردند تا این که در دست چهار گروه از یمنی‌ها افتاد. محمد (ص) در تهامه برانگیخته شد و خبر به آنان رسید. ... خداوند به جبرئیل وحی فرمود نزد پیامبر (ص) برود و او را باخبر کند. ... ایشان در آن شب برای دیدار آنان بیدار ماند. کاروان

به همین دلیل بزرگان علمای شیعه این ویژگی‌ها را رها کرده و هنگام بیان روش احتجاج امام برای مردم یا شناختش در زمان بعثتش توسط مردم اصلاً به آنها نپرداخته‌اند.

به‌علاوه برخی از این ویژگی‌ها - اگر صحیح باشند - شامل شئون خاصی برای امام هستند که هیچ ارتباطی به مردم ندارد، و نیز بسیاری از آنها شامل مسائلی هستند که اگر اتفاق بیفتند به‌عنوان معجزه‌ای رخ می‌دهند که تأخیر یا عدم وقوع آن ضرری به دلیل خلیفه الهی و صدق ادعایش نمی‌رساند؛ درحالی‌که روی سخن ما دربارهٔ قانونی است که بندهایش از نخستین روزی که خلیفه خدا برای مردم فرستاده می‌شود هرگز تخلف نمی‌کند و همیشه با او همراه است، و این همان قانونی است که توضیح داده شد و چیز دیگری نیست.

* * *

آمد. در زدند و عرض کردند: ای محمد. فرمود: بله ای فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان. کتابی که از یوشع بن نون - وصی موسی بن عمران به ارث بردید - کجاست؟ عرض کردند: گواهی می‌دهیم خدایی جز الله نیست و او یکتاست و شریکی ندارد و تو محمد (صلی الله علیه و آله) فرستادهٔ خدا هستی. به خدا سوگند! از زمانی که الواح نزد ما بود پیش از تو هیچ فردی از آن آگاهی نداشت. حضرت فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را گرفت و نوشتاری به‌طور کامل به زبان عبرانی بود و آن را به من داد. من آن را کنار سرم گذاشتم و صبح وقتی کتاب را دیدم، کتاب عربی با عظمتی بود که در آن، علم آفرینش خداوند از زمان برپا شدن آسمان‌ها و زمین تا برپا شدن قیامت موجود بود. پس من از آن آگاهی یافتیم.» بصائر الدرجات: ص ۱۴۶؛ و روایات دیگری نیز همانند این وجود دارد.

در این روایت دلالت روشنی وجود دارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با معجزه، زبان کتاب را شناخت، و ما این را برای ائمه هدایت (صلوات خدا بر ایشان) انکار نمی‌کنیم. اما روی سخن ما دربارهٔ قانونی الهی است که مردم به‌وسیلهٔ آن امام را هنگام بعثتش می‌شناسند، نه دربارهٔ معجزاتی که اگر رخ دهد فضلی از خداست، و اگر رخ ندهد امام همچنان ثابت و دلیل آن نیز از روز اول محکم است.

امروز مهدی اول (احمد) با چه چیزی استدلال کرده است؟

پس از آن که روشن شد مهدی اول یکی از خلفای خدا و یکی از اوصیاست، پس او با قانون خدا دربارهٔ خلفایش - که هرگز از آن‌ها جدا نمی‌شود - شناخته می‌شود؛ و این یعنی «نص»، علم، و پرچم بیعت برای خدا» و این‌ها دقیقاً همان دلایل سید «احمد الحسن» است.

نص: ایشان با وصیت جدش رسول خدا ﷺ استدلال کرده که در آن اسم، صفت و مقامش ذکر شده است؛ و این وصیت همان نوشتارِ بازدارنده از گمراهی برای کسی است که به آن چنگ بزند؛ و ما می‌دانیم این از ویژگی‌های خاص اوصیاست که هیچ شخص دیگری هرگز در آن با آنها شریک نیست، و اوصیا به وسیلهٔ آن شناخته و مشخص می‌شوند.

وصی، احمد از آنجا که به او «صاحب الامر و قائم» نیز گفته می‌شود و همان‌طور که در مباحث قبلی روشن شد، شخصی است که با استدلال آمده است؛ و از ائمهٔ هدایت روایت شده است او به وسیلهٔ وصیت شناخته می‌شود:

از حارث بن مغیره نصری نقل شده است، گفت: به اباعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: «با آرامش و وقار و علم و وصیت.»^۱

از عبدالاعلی از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... صاحب این امر با سه ویژگی شناخته می‌شود که در هیچ کس غیر از او نیست: او شایسته‌ترین مردم نسبت به کسی است که قبل از او بوده است، او وصی‌اش است، و سلاح و وصیت رسول خدا ﷺ نزد اوست؛ و آن‌ها نزد من است و هیچ فردی درباره‌اش با من درگیری ندارد.»^۲

از جابر جعفری، از امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... و تو را برحذر می‌دارم از

۱. الخصال، صدوق: ص ۲۰۰.

۲. بصائر الدرجات: ص ۲۰۲.

افرادی که خود را به آل محمد (علیهم السلام) منسوب می کنند؛ زیرا آل محمد و علی فقط یک پرچم دارند ولی دیگران پرچم ها. پس در جای خود ثابت باش و از هیچ کدام از آنان پیروی نکن تا مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) را ببینی که عهد پیامبر خدا و پرچم و سلاحش با اوست. عهد پیامبر خدا به علی بن حسین رسید، و سپس به محمد بن علی رسید؛ و خدا هرچه بخواهد انجام می دهد.»^۱ و مشخص است عهد همان وصیت است.

علم: سید احمد الحسن نزدیک به چهل کتاب نوشته است که در وبسایت رسمی دعوت منتشر شده و در دسترس همگان قرار دارد و همه می توانند آنها را بخوانند؛ و ما تا به حال کسی را ندیده ایم و از کسی نشنیده ایم -چه مرجع و چه غیر مرجع- که پاسخ وی را داده باشد، یا حتی خودش را برای این کار آماده کرده باشد، چه برسد به پذیرفتن مناظره با ایشان در برابر همه مردم، که ایشان سال هاست از آنها دعوت کرده است. ایشان به طور خاص به کتاب خدا پرداخته و متشابهات آن را محکم کرده، و به مهم ترین مسائل عقیدتی پرداخته و نقص های آنان درباره شان را نشان داده است، و این علاوه بر حلال و حرام خداست که بیان کرده است. اگر این موضوع برای علمای دین امروز اهمیت ندارد پس چه چیزی برای آنان مهم است؟! به همین دلیل از آل محمد (علیهم السلام) روایت شده است که او با علم شناخته می شود؛ به عنوان مثال:

از مفضل بن عمر نقل شده است، گفت: شنیدم اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد؛ در یکی از آنها نزد خانواده اش برمی گردد و در دومی گفته می شود به کدام صحرا رفته است.» عرض کردم: اگر این چنین شد چه کنیم؟ فرمود: «اگر مدعی چنین ادعایی نمود از او درباره چیزهایی بپرسید که تنها شخصی همچون او می تواند پاسخ دهد.»^۲

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۲ ص ۲۲۲.

۲. غیبت نعمانی؛ ص ۱۷۳.

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۶۷

و درباره‌ی استدلال قائم علیه السلام به‌طور خاص با کتاب خدا، از عبدالاعلی حلبی در حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «... ای مردم! هرکس درباره‌ی کتاب خدا با من احتجاج کند، من به کتاب خدا شایسته‌تر هستم...»^۱

در خصوص برافراشتن پرچم البیعة لله (بیعت برای خدا) توسط ایشان، همین کافی است بدانیم سید احمد الحسن علیه السلام واقعاً تنها شخص از میان مردم زمین است که به حاکمیت خدا دعوت، و حاکمیت مردم را به هر شکلی رد می‌کند، پس از آن که همه زیر چتر دموکراسی آمریکایی قرار گرفته‌اند.

علاوه بر این، ده‌ها روایت دیگر نیز هستند که او را با نام، صفت، محل سکونت و دلایلش و حتی ویژگی‌ها و شکل و شمایلش از سر تا پایش ذکر کرده‌اند، و نیز شهادت خدا برای او با هزاران رؤیای صادقه از پیامبران، فرستادگان و صالحان که همه به صداقت و حقانیت او اشاره دارند؛ و کفی بالله شهیداً.

برای مؤمنان به خدا فقط کافی است به پروردگارشان مراجعه کنند و با صداقت از او درباره‌ی «احمد الحسن» سؤال کنند. متن زیر پاسخی است به کسی که با وجود مطالعه‌ی روایات، از ایشان علیه السلام درباره‌ی رفع نگرانی‌ها پرسیده است:

«خداوند تو را به هر خیری موفق گرداند. اگر به دنبال یقین و اطمینان هستی پس توشه بردار و به‌سوی خدا سفر کن و از او بخواه که او سبحان به تو پاسخ می‌دهد؛ و توشه‌ی راه برای دل‌های پاک چه سهل و آسان است، و عبارت است از اخلاص برای او سبحان؛ و راه سفر به‌سوی او -که جز نیت به چیزی نیاز ندارد- چقدر کوتاه است؛ چراکه او سبحان و متعال از آفریدگانش دور نیست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲ (به‌راستی ما

۱. معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۵ ص ۲۴.

۲. ق: ۱۶.

انسان را آفریدیم و می‌دانیم نفسش چه چیزی را به او وسوسه می‌کند؛ و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم؛ و چقدر آسان است که از او بپرسی، و صداها او را به اشتباه نمی‌اندازد و بخشش زیاد جز بر جود و بخشنده‌گی اش نمی‌افزاید. آیا برای تو دشوار است سجده کنی و سر برنداری تا پاسخ پروردگارت را بشنوی، تا در آخرت و دنیا نجات یابی؟ و آیا برایت دشوار است سه روز روزه بگیری و در شب‌هایش به خدا تضرع کنی تا پاسخت را بدهد و حق را به تو بشناساند؟ خداوند تو را به هر خیری موفق گرداند، به‌سوی خدا پناه ببر و او را پناهگاهی استوار خواهی یافت که کسی که به‌سوی او پناه ببرد گمراه نخواهد شد.»^۱

* * *

چرا شیعه نماها صیحه را رد می کنند؟!

از عبدالله بن سنان نقل شده است، گفت: نزد اباعبدالله علیه السلام شنیدم مردی از همدان به ایشان می گفت: این مردم عامه [اهل سنت] ما را سرزنش می کنند و به ما می گویند: شما ادعا می کنید نداده ندهنده ای از آسمان به اسم صاحب این امر ندا می دهد. ایشان علیه السلام درحالی که تکیه داده بود خشمگین شد و فرمود: «این را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم روایت کنید؛ و شما در این باره هیچ مشکلی ندارید. شهادت می دهم من از پدرم علیه السلام شنیده ام که می فرمود: به خدا سوگند این مطلب در کتاب خداوند عزوجل روشن و واضح است؛ آنجا که می فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱ (اگر بخواهیم آیه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم تا در برابر آن، گردن هایشان خاضع گردد)؛ پس در آن زمان، کسی در زمین نمی ماند مگر آن که گردنش برای آن آیه و نشانه، خاضع و مطیع شود، و اهل زمین هنگامی که آن صدا را از آسمان می شنوند ایمان می آورند؛ صدایی که می گوید: بدانید حق در علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیانش است.» سپس فرمود: «وقتی فردا برسد ابلیس در هوا بالا می رود تا آن که از اهل زمین پنهان می شود، و سپس می گوید: بدانید حق در عثمان بن عفان و شیعیان اوست که او مظلومانه کشته شد؛ پس خون خواه او باشید.» سپس فرمود: «پس خدا کسانی را که ایمان آوردند با سخن ثابت، بر حق - که همان ندای نخستین است - استوار می گرداند، و در آن زمان کسانی که در دل هایشان بیماری است دچار شک و تردید می شوند؛ و این بیماری به خدا سوگند - عداوت و دشمنی با ماست. آن ها در آن زمان از ما بیزاری می جویند و به دشمنی با ما می پردازند؛ پس می گویند: به راستی که منادی اول، سحری از سحرهای اهل بیت است.» سپس اباعبدالله علیه السلام تلاوت فرمود: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾^۲ (و هرگاه آیت و نشانه ای ببینند روی بگردانند و بگویند [این]

۱. شعراء: ۴.

۲. قمر: ۲.

سحری است همیشگی.^۱

روشن است این روایت شریف درباره منحرّفين از ولایت آل محمد (علیهم السلام) از همان ابتدای دوران اسلام سخن نمی گوید؛ زیرا آنها از همان زمان از خلفای خدا و اوصیای پیامبرش (صلی الله علیه و آله) برائت جسته و به ندای ابلیس پاسخ داده اند؛ پس ندای او برای به تردید انداختن مردم درباره قائم (علیه السلام) با صیحه دوم که بلافاصله پس از صیحه اول حق آمده است، چیزی به باطل آنها اضافه نمی کند. به علاوه اگر شنوندگان یا دست کم برخی از آنها شیعیانی باشند که ادعای ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را دارند چرا درباره صیحه اول که علی (علیه السلام) و شیعیانش را ذکر کرده است مردد می شوند و از آل محمد برائت جسته و آنها را به جادوگری متهم می کنند؟!

پیش از آن که به پاسخ پردازیم، بیایید برخی از محتویات صیحه را براساس آنچه در روایات^۲ آمده است بررسی کنیم:

۱. از ابو جعفر (علیه السلام): «منادی به اسم قائم و اسم پدرش ندا می دهد.»
۲. از ابو جعفر (علیه السلام): «آگاه باشید مهدی از آل محمد، فلانی پسر فلان است.»
۳. از ابو عبد الله (علیه السلام): «به راستی فلانی امیر است.»
۴. از ابو عبد الله (علیه السلام): «آگاه باشید فلانی صاحب امر است؛ پس جنگ برای چه؟»
۵. از ابو عبد الله (علیه السلام): «آگاه باشید حق با علی بن ابی طالب است.»

نباید این تصور در ذهن کسی خطور کند که محتوای ذکر شده درباره صیحه حق و ندای آن مربوط به چند شخص است؛ زیرا پرچم حق فقط توسط یک نفر برافراشته می شود و حق چندگانه نیست. پس این چه شخصی است که به اسم او ندا داده شده و به عنوان «قائم، مهدی، امیر، صاحب الامر، صاحبان، و این که او علی بن ابی طالب (علیه السلام) است» توصیف شده است؟

۱. غیبت نعمانی: ص ۲۶۰.

۲. نگاه کن به: غیبت نعمانی: ص ۲۵۳ تا ۲۶۶.

به‌طور قطع کسی که به اسمش ندا داده می‌شود خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست؛ وگرنه چرا کسی که ادعا می‌کند از شیعیان اوست پس از فراخوان شیطان ملعون، دچار شک و تردید می‌شود؟ این فراخوان فقط موجب عدم یاری دعوت‌کننده به سوی حق نمی‌شود بلکه باعث برائت و بیزاری از اهل بیت و نابودی آنها می‌شود! پس در واقع او تمثیلی از علی (علیه السلام) در زمان خودش است، و امام مهدی (علیه السلام)، هرچند جانم به فدایش او نیز این گونه است، اما او نیز مقصود منادی نیست، زیرا آنچه درباره‌ی پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام)، گفتیم درباره‌ی او نیز صدق می‌کند.

در مباحث قبلی به این نتیجه رسیدیم که در زمان ظهور، مرد دیگری از آل محمد وجود دارد که او باید همان شخص باشد، و غیر از او نمی‌تواند باشد. پس او «احمد» است؛ و شباهت او به جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خواندن وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش، هنگامی که به‌طور خاص از او یاد کرده و به شرح اسم‌ها و صفاتش تأکید کرده است همانند تأکیدش بر نخستین ائمه دوازده‌گانه آشکار می‌شود. پیش از این بیان شد عناوین «مهدی»، «قائم» و «صاحب‌الامر» به او نیز اطلاق می‌شوند، و اگر ما به استفاده از اصطلاح «فلانی» برای نامیدن مهدی و نیز عدم تصریح در بردن اسم قائم در ندا دقت کنیم، متوجه می‌شویم به این دلیل است که قصد ندارد هویت او را آشکار سازد و مقصود این است که امر او را تا زمانی که خودش آغازگرش باشد مخفی نگه دارد تا فرصت را از مدعیان بگیرد.

در نهایت باید بدانیم او امیر سپاه غضب است که بیعتش پیش از این توسط پدرش امام (پادشاه) گرفته شده است، و پیش‌تر دانستیم نام‌های کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود طبق حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پس از عرضه آن به وصیت مقدس- همان نام‌های او هستند؛ درود خدا بر او باد.

روایتی از سیدبن طاووس نقل شده است که می‌گوید: «امیر غضب، نه از این است و نه از آن؛ اما صدایی می‌شنوند به اسمش -که نه انسانی گفته است و نه جَنّی- که با فلانی بیعت

کنید، که نه از این است و نه از آن؛ لیکن او خلیفه یمانی است.»^۱

او امروز تمثیل علی (علیه السلام) است پس از آن که پدرش امام مهدی (علیه السلام) تمثیل جدش مصطفی (صلی الله علیه و آله) بوده است. از ابومروان نقل شده است، گفت: از اباعبدالله امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره فرموده خداوند عزوجل ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيْهِ مَعَادٌ﴾^۲ (آن کسی که قرآن را بر تو نازل کرده است قطعاً تو را به وعده گاه بازمی گرداند) پرسیدم، حضرت فرمود: «نه؛ به خدا سوگند، دنیا به پایان نمی رسد و از بین نمی رود تا این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) در ثویه گرد هم آیند و با هم ملاقات کنند و در ثویه مسجدی بسازند که دوازده هزار درب دارد.» یعنی جایی در کوفه.^۳

این مسجد که ساخته خواهد شد با قائم (علیه السلام) ارتباط دارد؛ زیرا نماز خواندن پشت سر او معادل نماز خواندن پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. از ابوجعفر (علیه السلام) در حدیثی طولانی نقل شده است، فرمود: «مهدی وارد کوفه می شود درحالی که سه پرچم [کنایه از سه گروه و جریان] در آنجا هستند که با هم اختلاف دارند. آن ها برای وی به صف می شوند تا این که امام به منبر می رود و خطبه می خواند و مردم از شدت گریه متوجه سخنان ایشان نمی شوند ... هنگامی که جمعه دوم فرامی رسد مردم می گویند: ای پسر رسول خدا، خواندن نماز پشت سر شما برابر با خواندن نماز پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و این مسجد گنجایش ما را ندارد. آن حضرت می فرماید: خواسته تان را برآورده می کنم. سپس حضرت به "غری" می رود و مسجدی را طراحی می کند که هزار درب دارد...»^۴

او مردی از [نسل] علی (علیه السلام) است و حتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کار او را کار خودش قلمداد می کند. از عبایه اسدی نقل شده است: امیرالمؤمنین (علیه السلام) درحالی که «مشنکی» بود در منبع

۱. الملاحم والفتن: ص ۲۷.

۲. قصص، ۸۵.

۳. بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۱.

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۷۳

چنین آمده و من بالای سر آن حضرت ایستاده بودم فرمود: «در مصر منبری خواهیم ساخت و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک‌به‌یک ویران خواهیم کرد و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهیم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهیم کرد.» عبا به می‌گوید: من به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهی شد؟ حضرت فرمود: «هیئات! ای عبا به، تو به راه دیگری رفته‌ای [مقصود من از این سخنان آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست]. آنچه را گفتم مردی از دودمان من انجام خواهد داد....»^۱

و اگر کار او همان کار امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، پس صیحه به اسم او به معنای صیحه به اسم علی علیه السلام خواهد بود و به این ترتیب معنای روایتی را که می‌فرماید در صیحه گفته می‌شود «حق با علی است» یا «علی و شیعیانش پیروزند» متوجه خواهیم شد و علت تأثیرپذیری مردم از ندای دوم و پناه‌برخدا-بیزاری جستن از اهل بیت علیهم السلام نیز روشن خواهد شد؛ زیرا صیحه به اسم کسی خواهد بود که تمثیل امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روز است و بیزاری جستن از وی به معنای برائت و بیزاری جستن از امیرالمؤمنین علیه السلام و همه اهل بیت است؛ زیرا کسی که آخرین نفر از اهل بیت را انکار کند همانند کسی است که اولین آنان را انکار نماید؛ خداوند چنین خواسته است.

از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است درحالی که درباره‌ی پرچم قائم علیه السلام صحبت می‌فرمود، بیان داشت: «... و چون قیام کند آن را باز خواهد کرد و کسی در مشرق و در مغرب باقی نخواهد ماند مگر این که آن را لعنت خواهد کرد. یک ماه از پیش‌روی آن [و یک ماه بعد از او] و یک ماه از راستش و یک ماه از سمت چپش ترس وحشت سیر می‌کند. سپس فرمود: ای ابامحمد، او خون‌خواه و خشمگین و اندوهناک خروج می‌فرماید، زیرا خداوند بر این خلق خشمگین می‌شود. پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در روز اُحد پوشیده بود بر تن دارد، عمامه‌اش سحاب [عمامة رسول خدا] است، زره فراخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله

ذوالفقار را دارد، شمشیر را هشت ماه بر شانه‌اش قرار داده، بی‌مهابا می‌کشد. او با بنی‌شیشه شروع و دستانشان را قطع می‌کند و به کعبه می‌آویزد و نداده‌نده‌ای او را ندا می‌دهد که اینان سارقان خداوند هستند. سپس به قریش می‌پردازد و از آن‌ها جز شمشیر نمی‌پذیرد و به آن‌ها جز شمشیر نمی‌دهد.^۱ قائم (علیه السلام) خروج نمی‌کند تا وقتی که دو کتاب خوانده شوند: کتابی در بصره و کتابی در کوفه در برائت و بیزاری جستن از علی (علیه السلام).^۲

بار دیگر انسان در برابر حقیقتی که این روایت بیان می‌دارد شگفت‌زده می‌شود؛ این که در دو شهری که اهلش شیعه خوانده می‌شوند از امام علی (علیه السلام) بیزاری می‌جویند؛ اما وقتی این روایت را به آنچه گفته شد ضمیمه کنیم خواهیم فهمید مقصود چیست و متوجه خواهیم شد کسی که در کوفه و بصره به اسمش کتاب خوانده می‌شود در واقع تمثیل علی (علیه السلام) است.

در پایان، برای هر جوینده حق، روایت زیر را -که در رابطه با اسم کسی است که صیحه حق به نامش خواهد بود- تقدیم می‌کنم تا آن را به آنچه پیش‌تر آمده است بیفزاید:

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «ای مفضل، در شبهه ظاهر می‌گردد تا آشکار شود. پس ذکرش بلند می‌شود و امرش آشکار می‌گردد و به نام و کنیه و نسبش ندا داده می‌شود. نام عزیزش در محافل دوست و دشمن و مردم باایمان و بی‌ایمان نقل می‌گردد تا حجت بر همگان تمام شود و ما پیوسته نام و نشان و نسب او را اعلام کرده‌ایم و گفته‌ایم که او هم‌نام جدش خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و هم‌کنیه اوست، تا کسی نگوید من نام و نسب و کنیه او را نمی‌دانستم. به خدا سوگند آن قدر نام و نسب و کنیه او بر زبان مردم جاری می‌شود تا دیگر برای کسی ابهامی نماند. تمام این‌ها برای این است که حجت بر همه تمام شود. آن‌گاه خداوند همان‌گونه که به جدش وعده داده است - او را ظاهر می‌گرداند: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۳ (او کسی است که

۱. کنایه از جنگ. (مترجم)

۲. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

۳. توبه، ۳۳

رساله‌ای درباره‌ی یکی بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی ۷۵

فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند حتی اگر مشرکان را خوش نیاید).^۱

اما صیحه‌ی ابلیس (لعنه الله) ... برخی از پرسش‌هایی که درباره‌ی صیحه‌ی حق مطرح گردید درباره‌ی صیحه‌ی ابلیس نیز مطرح می‌شود. اگر کسانی که از اهل بیت (علیهم السلام) براءت می‌جویند خود را شیعه می‌پندارند چگونه می‌توان تصور کرد یک شیعه به ابلیس گوش دهد درحالی که او برای مظلومیت عثمان در برابر حق علی (علیه السلام) ندا سر می‌دهد؟!

و همان‌طور که در صیحه‌ی حق بیان شد که این صیحه برای تمثیل علی (علیه السلام) است، وضعیت برای صیحه‌ی ابلیس (خدا خوارش کند) نیز به همین صورت است؛ یعنی این صیحه برای تمثیل عثمان در این زمان خواهد بود؛ یعنی برای کسی که به دروغ، لباس اهل دین و علم و زهد و پرهیزگاری و امامت امت را به تن کرده است تا امر بر مردم مشتبه و کسی که بهره‌ای از نور خدا ندارد گمراه گردد و به خاطر وی از آل محمد بیزاری می‌جوید و پناه‌برخدا. حتی متعرض آنان می‌گردد و آن‌ها را به سحر و جادو متهم کند؛ و لاحول و لا قوة الا بالله.

* * *

پایان

این مطالب، جزوهای مختصر برای توضیح یکی بودن شخصیت مهدی اول و صاحب‌الامر و قائم با شمشیر و یمانی موعود بود، و ما برای بهره‌مندی بیشتر به برخی تحقیقات مناسب در این زمینه پرداختیم. این جزوه با وجود خلاصه بودنش شامل بیش از شصت روایت از روایات طاهرین بود که رمز و راز بسیاری از آنها و شاید بیشترشان فاش نمی‌شد و معماهایشان حل نمی‌شد مگر با آمدن خود صاحبش صلوات پروردگارم بر او؛ به این دلیل آل محمد یکی از نشانه‌های حقانیت او را حل‌کننده و گشاینده رمز این روایات قرار داده‌اند:

از مالک جهنی نقل شده است، گفت: به ابو جعفر علیه السلام گفتم: ما صاحب‌الامر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کس از مردم آن صفات را ندارد. فرمود: «به خدا قسم هرگز چنین نخواهد بود تا زمانی که خود او با آن صفات برای شما حجت می‌آورد و شما را به سوی خودش دعوت می‌کند.»^۱

ای مردم: او وصی «احمد الحسن» است که شما به استهزایش می‌گیرید و تمسخرش می‌کنید، و ناجوانمردانه‌ترین تهمت‌ها را به او نسبت می‌دهید، و با پلیدترین کلمات و ناسزاها به او توهین می‌کنید؛ پس به‌خاطرش از خدا بترسید اگر شما واقعاً از خداوند سبحان و متعال می‌ترسید؛ و خداوند برای ما کافی است و او چه نیکو و کیلی است؛ و به‌زودی کسانی که به حق آل محمد ستم روا داشتند خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه بازمی‌گردند؛ و فرجام نیک از آن پرهیزکاران است.

والحمد لله رب العالمین

سحرگاه جمعه، ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۴۳۳ق

[۴ فروردین ۱۳۹۱]